



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



زندگینامه

چهارده معصوم علیهم السلام

محسن خرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# زندگینامه چهارده معصوم علیهم السلام (امام صادق)

نویسنده:

محسن خرازی

ناشر چاپی:

موسسه در راه حق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	زندگینامه چهارده معصوم علیهم السلام
۷	مشخصات کتاب
۷	پیشوای ششم حضرت امام جعفر صادق
۸	ولادت امام ششم
۸	اخلاق امام
۹	امام کار می‌کند
۹	تجارت با سود عادلانه
۹	بودجه برای حل اختلاف
۱۰	امام و سفره‌ی شراب
۱۰	منع شرابخوار
۱۰	شرط آزاد کردن برده
۱۰	در برابر فقیر خدا شناس
۱۱	عبادت امام
۱۱	تسلیم و رضا در برابر خدا
۱۱	حلم و بردباری
۱۱	کمک به نیازمندان
۱۲	امام صادق و زمامداران
۱۵	امام در برابر فرماندار مدینه
۱۵	امام صادق و زید بن علی
۱۵	قیام زید
۱۷	مناظرات امام صادق
۱۹	رساله‌ی توحید مفضل

۲۰	.....	اشاره
۲۰	.....	مجلس ۱
۲۱	.....	مجلس ۲
۲۲	.....	مجلس ۳
۲۳	.....	مجلس ۴
۲۳	.....	ارتباط با جهان غیب
۲۵	.....	یاران و شاگردان امام
۲۵	.....	اشاره
۲۶	.....	حمران بن اعین شیبانی
۲۶	.....	عبدالله بن ابی یعفر
۲۷	.....	مفضل بن عمر نجفی
۲۷	.....	شهادت امام
۲۸	.....	آخرین وصیت امام
۲۸	.....	چند گفتار از امام
۲۹	.....	پاورقی
۳۲	.....	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## زندگینامه چهارده معصوم علیهم السلام

### مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: زندگینامه چهارده معصوم علیهم السلام/محسن خرازی/هیئت تحریریه موسسه در راه حق

وضعیت ویراست: [ویراست؟]

مشخصات نشر: [قم]: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری: ۶۳۲ ص.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت: بالای عنوان: پیشوایان معصوم علیهم السلام

شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۰۱۲۳۰

### پیشوای ششم حضرت امام جعفر صادق

تاریخ پربار تشیع که تاریخ پر حادثه‌ی اسلام واقعی است، در هر برگ خود نمایشگر چهره‌ای راستین از انسان‌هایی است که هر یک در زمان خود کشتی نجات جامعه و چراغ راه گمراهان بودند. اسلام اصیل و بی انحراف، از دره‌ی هولناک سقیفه تا دشتهای سرسبز انقلاب اسلامی ایران، همواره در چهره‌ی این بزرگ مردان تجلی داشته است، درخت بلند دانش و فضیلت این بزرگواران، سایه سار آسودگی رهروانی بود که به حقیقت عشق می‌ورزیدند و اسلام، خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بی شائبه‌ی دستبرد طاغوت‌ها و ستمگران می‌جستند. در آفاق اسلام شیعی، درخشش عشق و پیروی سلسله‌ای چشمگیر است که با ستارگانی چون سلمان و ابوذر آغاز می‌شود و به آزادگانی چون میرزای شیرازی و امام خمینی منتهی می‌گردد. کیست که نداند این چشمه ساران همواره زلال عقیده و عمل، امواجی از دریای وحی و نبوتند و این سرفرازان دشتهای ایثار و امید، شاخه‌هایی از درختان باغ امامت و عصمتند؟! امامت خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که تداوم راه رسول را با خون خویش پاس می‌داشتند و بر شانه‌های توانای خود خورشید قرآن و توحید را حمل می‌کردند؛ برترین عامل نجات اسلام و حراست آن از دستبرد حرامیان تاریخ بوده است؛ و کسی جز آنکه کور باشد، یا چشم خویش را انکار کند، نمی‌تواند این حقیقت درشت درخشان را بر پیشانی زخمگین اسلام محمد صلی الله علیه و آله و سلم نادیده بگیرد که هر سنگ از فلاخن دشمنان اسلام و متولیان کفر جاهلی به هر گونه و هر شکل به سوی اسلام نشانه رفته است، یا بر سینه‌ی امامان شیعه فرود آمده است، یا بر سر پیروان راستین آنان. [صفحه ۳۱۲] قامت رسای پیشوایان سترگ ما، سپر هر سنگ و هر بلا-می‌بود تا اسلام ناشکسته بماند و راهیان وادی‌های دور قرون، همواره بر سرچشمه‌ی زلال اسلام راستین، بی کدورت خاشاک کفر و ستم‌ره برند، و دیدیم که شایستگان این طریق به آن سرچشمه‌ره بردند؛ با آنکه دشمن از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کرد، آن سرچشمه‌ی روشن برای صاحب‌دلان روشن بین هرگز انباشته از خاک و پوشیده به خاشاک نماند. مولای مکرم ما، ششمین خورشید آسمان امامت، به مقتضای وقت و موقعیت از درخشان‌ترین این سلاله شد. تابش علومش، اسلام را چنان در نور، احیاء کرد که پیشتر درخشش شرف و شجاعت حسینی، اسلام را در خون تعمیم داد. ما جعفری مذهبیم، و به این نسبت افتخار می‌کنیم؛ چرا که اگر اسلام، اسلام محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، پیام آن را در خون حسین علیه‌السلام و بیان آن را در آموزش جعفر صادق علیه‌السلام باید دید. مولای مکرم ما، صادق آل محمد علیه‌السلام، بر ایمان و عقیده‌ی ما همان حق را دارد که جهاد علی علیه‌السلام، که صلح حسن علیه‌السلام، که خون حسین علیه‌السلام، که اشک زهرا و زینب علیهما السلام، و اگر اسلام همان است که زهرا بر آن می‌گریست پس مذهب ما باید جعفری باشد، و اگر اسلام

چیزی است که بر کرسی غضب نشانند و زهرا علیه السلام را با آن به خشم آوردند پس ما اعتراف می‌کنیم که هرگز مسلمان نبوده‌ایم، و خدا را به گواهی می‌گیریم که هرگز به چنین اسلامی سر فرود نخواهیم آورد! زیرا اسلامی که خاندان پیامبرش از آن برکنار باشند، و تجلی گاهش کرسی غاصبان و دربار خلیفگان، و متولیانش معاویه‌ها و یزیدها و هارون‌ها و متوکل‌ها باشند، هرگز اسلام جعفر صادق علیه السلام نیست، پس اسلام ما نیز نخواهد بود. امام بزرگوار جعفر بن محمد علیه السلام با نهضت علمی خود افق معارف اسلام را چنان گسترش داد که دیگر توطئه‌های دربار خلیفگان نتواند جلوی فوران انوار معرفت را سد کند؛ و می‌بینیم که یک نسل بعد هنگامی که هشتمین پیشوا و امام علی بن موسی علیه السلام به نیشابور وارد می‌شود، هزاران هزار جان مشتاق با تمام وجود سراپا گوشند تا سخنی از پیشوای اسلام با تمام وجود بشنوند. اگر این توفیق را مقایسه کنیم با زمانی که امام بزرگوار زین العابدین علیه السلام همراه اسرای خاندان نبوت به شام وارد می‌شد، و شامیان به تبلیغ دربار خلافت آنان را بیگانگانی می‌پنداشتند که علیه اسلام قیام کرده‌اند! و بعد مکانی نیشابور و دمشق را نیز در نظر بگیریم؛ در می‌یابیم که نهضت علمی امام صادق علیه السلام تا کجا پیشرفته و تا چه حد موثر بوده است. سفره‌ی گسترده‌ی فیض امام چنان همه گیر و عام بود که نه تنها پیروان که حتی مخالفان نیز از آن بهره‌ور شدند، همه می‌دانیم که اولین امام فقه اهل تسنن ابو حنیفه افتخار آن را دارد که [صفحه ۳۱۳] در مکتب پر بار امام صادق علیه السلام دو سال آموزش دیده است، و خود این دو سال را ریشه‌ی آگاهی‌های فقهی خود می‌شمارد و معترف است که: «لولا الاستئذان لهلك النعمان؛ [۱] اگر آن دو سال نمی‌بود نعمان (ابو حنیفه) هلاک بود». در مکتب صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردان نام آوری در علوم گوناگون تربیت شدند که هر یک در تاریخ معارف اسلامی چهره‌ای درخشان به شمار می‌روند، زراره و محمد بن مسلم در فقه، هشام و مؤمن الطاق در عقائد و کلام، مفضل و صفوان در معارف و عرفان، جابر بن حیان در ریاضی و علوم تجربی و بسیاری مردان افتخار آفرین دیگر که هر یک از پایه گذاران علوم و فنون اسلامی به شمار می‌روند. فیضان [۲] علوم خدایی امام صادق علیه السلام چنان خیره کننده و چشمگیر است که پس از ۱۳ قرن دانشمندان اروپا به تفکر و تعمق در تعلیمات علمی او پرداخته‌اند، و کتاب‌ها نگاشته‌اند و اینها همه از نظر ما گوشه‌ای از فضایل امام است؛ چرا که هیچ خردمند نمی‌تواند با ستایش فیضی که برگی از نور آفتاب می‌برد، مدعی شود آفتاب را توصیف کرده است: مادح خورشید مداح خود است که دو چشم روشن و نامرمد است [صفحه ۳۱۴]

## ولادت امام ششم

- در هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه هجری قمری [۳] در مدینه به دنیا آمد. نامش جعفر، کنیه‌اش ابو عبدالله و لقبش صادق؛ پدر گرامیش امام محمد باقر علیه السلام پنجمین امام و پیشوای شیعیان است. بانوی گرامی ام فروه مادر اوست؛ امام خود درباره‌ی مادرش فرموده است: «مادرم از بانوان پرهیزکار و با ایمان و نیکوکار بود». [۴]. - مدت زندگیش شصت و پنج سال، و امامت سی و چهار سال، از صد و چهارده تا صد و چهل و هشت هجری قمری، بود. - زمامداران عصر امامت ایشان: «هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید بن عبد الملک، یزید بن ولید، ابراهیم بن ولید و مروان حمار از بنی امیه، و سفاح و منصور دوانیقی از بنی عباس بودند. [۵]. - فرزندان آن بزرگوار: «امام کاظم علیه السلام، اسماعیل، عبدالله، محمد دیباج، اسحاق، علی عربی، عباس، ام فروه، اسماء و فاطمه» هفت پسر و سه دختر است. [۶].

## اخلاق امام

امامان پاک ما هر یک در زمان خود نمونه‌ی اخلاق و عمل اسلامی بودند، و همچنان که خود به پیروان می‌فرمودند: «کونوا دعاة الناس بغير الستکم»، [۷] سراسر زندگیشان درس‌های [صفحه ۳۱۵] روشنی از روش‌های اصیل اسلام در همه‌ی ابعاد زندگی بود.



هیچ کس از آنان به دستورات اسلام پای بندتر نبود، و بر هیچ معروفی امر نمی‌کردند جز آنکه خود بیشتر و پیشتر از دیگران به آن مقید بودند و عمل می‌کردند و از هیچ منکری نهی نمی‌نمودند جز آنکه خود همیشه از آن اجتناب داشتند. بدین گونه بود که پرورش یافتگان مکتب آنان از هر گوشه‌ی زندگی آن بزرگواران درس ایمان و عمل می‌گرفتند و با پیروی از روش آنان مسلمانان راستین و برومندی می‌شدند که خود در هر عصری نمونه و آموزگار دیگران بودند. اینک فرازهایی از اخلاق و رفتار امام ششم را مرور کنیم.

### امام کار می‌کند

- عبد‌الاعلی می‌گوید: روز بسیار گرمی از تابستان، امام صادق علیه‌السلام را در راهی از راههای مدینه دیدم که برای کاری می‌رفت. عرض کردم: «فدایت شوم با قربی که نزد خدا و قرابتی که با پیامبر دارید چگونه در این هوای گرم خود را به زحمت انداخته‌اید؟» فرمود: «برای کسب روزی بیرون آمده‌ام تا از امثال تو بی‌نیاز باشم». [۸]. - ابی عمرو شیبانی می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام را دیدم که لباس خشنی بر تن داشت و با بیل در باغ کار می‌کرد، و عرق از او می‌ریخت. گفتم: «فدایت شوم بیل را به من بدهید، بگذارید من به جای شما کار کنم». فرمود: «دوست دارم که انسان برای طلب معیشت، رنج گرمای آفتاب را تحمل کند». [۹].

### تجارت با سود عادلانه

- امام صادق علیه‌السلام، مصادف یکی از یاران خود را برای تجارت به مصر فرستاد و هزار دینار به او داد. مصادف با آن پول کالایی خرید و با بازرگانان دیگر به سوی مصر رفت. نزدیک مقصد با کاروانی که از مصر باز می‌گشت روبرو شدند و از آنان وضعیت کالای خود را که از نیازمندی‌های عمومی بود، از نظر بازار مصر پرسیدند. کاروانیان گفتند: «کالای شما در مصر نایاب است». [مصادف و دیگر بازرگانانی که به مصر رفتند چون از نیاز مردم مصر آگاه شدند،] هم پیمان گشتند که کالای خود را با سودی کمتر از صد در صد نفروشند، و همین کار را هم کردند. نتیجه آن شد که مصادف هزار دینار سود برد. [صفحه ۳۱۶] به مدینه بازگشتند و مصادف دو کیسه که هر یک حاوی هزار دینار بود به امام صادق تسلیم کرد و گفت: «فدایت شوم یکی از این دو اصل پول برای شما و دیگری سود تجارت است». امام فرمود: «این سود سرشاری است، چگونه آن را بدست آوردی؟» مصادف جریان نایابی کالا و هم پیمان شدن بازرگانان را شرح داد. امام فرمود: «سبحان الله، به زیان گروهی از مسلمانان هم پیمان می‌شوید که کالایتان را با سودی کمتر از صد در صد نفروشید؟!» آنگاه یکی از دو کیسه را به عنوان اصل سرمایه که پرداخته بود برداشت و دیگری را نپذیرفت، و فرمود: «ما به این سود [که با بی‌انصافی بدست آمده] نیاز نداریم؛ ای مصادف بدست آوردن مال از راه حلال بسیار دشوار است». [۱۰].

### بودجه برای حل اختلاف

- مردی با یکی از بستگان خود بر سر میراثی اختلاف داشت، کارشان به دعوا و جدال کشید؛ مفضل - یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام - از آنجا می‌گذشت، متوجه درگیری شد و آن دو را به خانه‌ی خود برد و با چهارصد درهم میان آن دو مصالحه برقرار کرد، و درهم‌ها را هم خودش پرداخت و اختلاف حل شد. آنگاه مفضل به آنان گفت: «بدانید پولی که برای حل اختلافتان پرداختم از آن خودم نبود و از اموال امام صادق علیه‌السلام بود؛ آن حضرت به من فرمان داده است هر جا دو تن از شیعیان اختلاف و نزاعی داشتند از مال آن بزرگوار آنان را صلح دهم». [۱۱].

## امام و سفره‌ی شراب

- هارون ابن جهم می‌گوید: در حیره [۱۲] بودیم، یکی از افسران ارتش به مناسبتی گروهی و از جمله امام صادق علیه‌السلام را به منزل دعوت کرد، غذا آوردند. یکی از مدعوین آب خواست، به جای آب قدحی شراب آوردند. امام برخاست و فرمود: «پیامبر خدا فرموده است از رحمت الهی بدور و ملعون است کسی که بر سر سفره‌ای که در آن شراب می‌آشامند، بنشیند». [۱۳]. [ صفحه ۳۱۷ ]

## منع شرابخوار

- به دستور منصور صندوق بیت المال را باز کرده بودند و به هر کس، از آن چیزی می‌دادند. شقرانی یکی از کسانی بود که برای دریافت سهمی از بیت المال آمده بود، ولی چون کسی او را نمی‌شناخت، وسیله‌ای پیدا نمی‌کرد تا سهمی برای خود بگیرد. شقرانی را به اعتبار این که یکی از اجدادش برده بوده و رسول خدا او را آزاد کرده بود و قهرا شقرانی هم آزادی را از او به ارث می‌برد «مولی رسول الله» می‌گفتند، یعنی آزاد شده‌ی رسول خدا. و این به نوبه خود افتخار و انتسابی برای شقرانی محسوب می‌شد و از این نظر خود را وابسته به خاندان رسالت می‌دانست. در این بین که چشم‌های شقرانی نگران آشنا و وسیله‌ای بود تا سهمی برای خودش از بیت المال بگیرد، امام صادق علیه‌السلام را دید، رفت جلو و حاجت خویش را گفت. امام رفت و طولی نکشید که سهمی برای شقرانی گرفته و با خود آورد. همین که آن را به دست شقرانی داد با لحنی ملاطفت آمیز این جمله را به وی گفت: «کار خوب از هر کسی خوب است ولی از تو به واسطه‌ی انتسابی که با ما داری و تو را وابسته به خاندان رسالت می‌دانند خوب‌تر و زیباتر است. و کار بد از هر کس بد است ولی از تو به خاطر همین انتساب زشت‌تر و قبیح‌تر است». امام صادق این جمله را فرمود و گذشت. شقرانی با شنیدن این جمله دانست که امام از سر او یعنی شرابخواری او آگاه است. از این که امام با این که می‌دانست او شرابخوار است، به او محبت کرد و در ضمن محبت او را متوجه عیبش نمود، خیلی نزد وجدان خویش شرمسار گشت. [۱۴].

## شرط آزاد کردن برده

- ابراهیم بن بلاد می‌گوید سند آزادی یکی از غلامان را که امام آزاد کرده بود خواندم، چنین نوشته بود: «جعفر بن محمد این غلام را برای خشنودی و رضای خدای متعال آزاد کرده است، و از او هیچ سپاس و پاداشی نمی‌خواهد به شرط آنکه نماز بخواند، زکات بدهد، حج به جای آورد، ماه رمضان روزه بگیرد، دوستان خدا را دوست بدارد و از دشمنان خدا بیزاری جوید». و سه نفر سند را گواهی کرده بودند. [۱۵]. [ صفحه ۳۱۸ ]

## در برابر فقیر خدا شناسی

- مسمع بن عبد الملک می‌گوید: در منی نزد امام صادق علیه‌السلام مشغول خوردن انگور بودیم. سائلی آمد و از امام درخواست کمک کرد، امام خوشه‌ی انگوری به او داد، او نپذیرفت و گفت: «اگر پول هست بدهید». امام فرمود: «خدا برایت برساند». سائل رفت و برگشت، همان خوشه‌ی انگور را خواست. امام فرمود: «خدا برایت برساند» و چیزی به او نداد. سائل دیگری آمد، امام سه جبه انگور به او داد، او گرفت و گفت: «سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و مرا روزی عطا کرد». امام هر دو دست را پر از انگور کرد و به او داد. سائل گرفت و گفت: «سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است». امام فرمود: «بایست» و از غلام خود سوال کرد: «چقدر پول همراه داری؟» گویا بیست درهم داشت، آنها را نیز به سائل داد. سائل گفت: «سپاس خدای را، خداوندا این

نعمت از توست، تو یکتایی و شریکی برای تونیست». امام فرمود: «بمان» و پیراهنی که در بر داشت در آورد و به او داد و فرمود: «پوش». سائل پوشید و گفت: «سپاس خدای را که به من لباس داد و مرا پوشانید» و به امام رو کرد و گفت: «خدا به تو جزای خیر دهد». مسمع می‌گوید: «به نظر می‌آمد که اگر این بار هم امام را دعا نمی‌کرد و فقط به شکر و سپاس خدا می‌پرداخت امام باز به او چیزی می‌داد و همچنان ادامه پیدا می‌کرد». [۱۶].

## عبادت امام

- مالک بن انس می‌گوید: جعفر بن محمد همواره یا روزه می‌داشت یا نماز می‌خواند و یا به ذکر خدا مشغول بود، و از بزرگان عباد و زهاد محسوب می‌شد. بسیار حدیث می‌گفت، خوش مجلس و پر فائده بود، وقتی می‌گفت: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم»، رنگش تغییر می‌کرد... سالی در سفر حج با او همراه بودم، هنگام محرم شدن، حالتش دگرگون شد؛ چنانکه نمی‌توانست لبیک بگوید، و از بی‌تابی نزدیک بود از مرکب فرو افتد، گفتم: «ای پسر پیامبر، لبیک بگو و ناچار باید بگویی». فرمود: «چگونه بگویم «لبیک اللهم لبیک» در حالی که بیمناکم خداوند در پاسخم [صفحه ۳۱۹] بفرماید: «لا لبیک و لا سعیدیک». [۱۷].

## تسلیم و رضا در برابر خدا

- قتیبه از یاران امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: برای عیادت از فرزند بیمار امام به منزل امام صادق رفته بودم. امام را جلوی منزل دیدار کردم که افسرده و محزون بود، حال کودک را جویا شدم، فرمود: «به خدا سوگند او رفتنی است». آنگاه داخل منزل شد و پس از مدتی بیرون آمد در حالی که اندوهش تسکین یافته بود. من امیدوار و خوشحال شدم و گمان کردم بیمار بهبود یافته است؛ بار دیگر از حال کودک پرسیدم، فرمود: «از دنیا رفت». با شگفتی گفتم: «فدایت شوم هنگامی که زنده بود غمگین و افسرده بودید و اینک که فوت کرده است اندوهگین نیستید؟» فرمود: «ما خاندانی هستیم که پیش از مصیبت اظهار نگرانی می‌کنیم ولی چون قضای الهی وقوع یابد باید راضی به رضای خدا و تسلیم امر او ایم» [۱۸].

## حلم و بردباری

- حفص بن ابی عایشه می‌گوید: امام صادق خدمتکار خود را برای انجام کاری فرستاد. خدمتکار دیر کرد، امام به دنبال او رفت. دید غلامش در گوشه‌ای خفته و به خواب سنگینی فرو رفته است. امام بر بالینش نشست و به ملایمت او را باد زد. وقتی غلامش بیدار شد، امام فرمود: «به خدا سوگند برای تو نیست که هم روز و هم شب بخوابی، شب برای تو و روز برای ما». [۱۹].

## کمک به نیازمندان

- معلی بن خنیس می‌گوید: شبی بارانی، امام صادق علیه‌السلام به طرف ظله بنی ساعده [۲۰] می‌رفت. او را تعقیب کردم. در بین راه چیزی از محموله‌ی امام به زمین افتاد، گفت: «بسم الله، خدایا آنچه به زمین افتاد به ما برگردان». پیش رفتم و سلام کردم. فرمود: «معلی تو هستی؟» پاسخ دادم: «آری فدایت شوم». [صفحه ۳۲۰] فرمود: «با دست جستجو کن هر چه یافتی به من بده». جستجو کردم. چند نان یافتم و به امام دادم. کیسه‌ای پر از نان نزد او بود که بسیار سنگین می‌نمود. عرض کردم: «فدایت شوم اجازه دهید من کیسه را بیاورم». فرمود: «نه! من خود به این کار سزاوارترم، ولی با من بیا». با امام همراه شدم و به ظله بنی ساعده رسیدیم. گروهی از بینویان خوابیده بودند. امام زیر لباس هر کدام، یک یا دو نان گذاشت و هیچ کس را فرو گذار نکرد. آنگاه باز گشتیم،

عرض کردم: «فدایت شوم آنان از شیعیان شما بودند؟» جمله‌ای فرمود که معنایش این است: «اگر از شیعیان ما بودند به آنان بیش از این کمک می‌کردیم». [۲۱]. - هشام بن سالم می‌گوید: «روش امام صادق علیه‌السلام این بود که شب‌ها کیسه‌ای نان و گوشت و پول به دوش می‌کشید و برای نیازمندان مدینه می‌برد و میان آنان تقسیم می‌کرد و آنان او را نمی‌شناختند. چون امام رحلت کرد و آن کمک قطع شد، دریافتند که آن بزرگوار بوده است». [۲۲]. [صفحه ۳۲۱]

## امام صادق و زمامداران

امام در سال ۸۳ هجری، در زمان حکومت پنجمین خلیفه‌ی ستمگر اموی، عبد الملک بن مروان به دنیا آمد، و در سال ۱۱۴ زمان حکومت هشام بن عبد الملک، پس از شهادت پدر گرامیش حضرت امام باقر علیه‌السلام در سن ۳۱ سالگی به امامت رسید. اسامی خلفای اموی که از تولد امام تا سال ۱۳۲ هجری - سال انقراض بنی امیه - با امام صادق علیه‌السلام معاصر بودند، و مدت حکومتشان به شرح زیر است: ۱- عبد الملک بن مروان: از سال ۶۵ تا ۸۶ حکومت کرد و سه سال آخر حکومتش همزمان با تولد تا سه سالگی امام صادق بود. ۲- ولید بن عبد الملک: نه سال و هشت ماه. ۳- سلیمان بن عبد الملک: سه سال و سه ماه. ۴- عمر بن عبد العزیز: دو سال و پنج ماه. ۵- یزید بن عبد الملک: چهار سال و یک ماه. ۶- هشام بن عبد الملک: بیست سال که حدود دوازده سال آن معاصر با زمان امام صادق علیه‌السلام بود. ۷- ولید بن یزید بن عبد الملک: یک سال. ۸- یزید بن ولید بن عبد الملک: شش ماه. ۹- ابراهیم بن ولید بن عبد الملک: دو ماه یا چهار ماه. [صفحه ۳۲۲] ۱۰- مروان حمار: پنج سال و چند ماه که با شکست او از بنی عباس و کشته شدنش در ماه ذیحجه‌ی سال ۱۳۲ هجری دولت بنی امیه منقرض شد. [۲۳]. بی گمان نزدیک به یک قرن حکومت امویان که از سیاهترین ادوار تاریخ اسلام است؛ اسلام و امت اسلامی را بازیچه اغراض خود قرار داده بودند و هیچ ارزشی برای مردم قائل نبودند. تمامی مسلمانان و به ویژه پیروان خاندان نبوت در حکومت بنی امیه در سختی و خفقان بسر می‌بردند؛ عبد الملک یکی از حکام اموی در خطبه‌ای خطاب به مردم گفت: «هر کس مرا به تقوی و پرهیزگاری دعوت کند گردنش را می‌زنم!» [۲۴] و ولید فرزند عبد الملک پس از رسیدن به حکومت در اولین سخنرانی خود گفت: «هر کس در برابر ما گردنکشی کند او را می‌کشیم و هر کس سکوت کند، درد سکوت او را خواهد کشت!» [۲۵]. بنی امیه، مشتی زندیق از خدا بی‌خبر بودند که از همان آغاز پیدایش اسلام، با دین و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دشمنی آشتی ناپذیری داشتند. حوادث بعدی و جنگهای بدر و احد باعث شد که بنی امیه کینه‌ای بی‌تسکین از پیامبر و امیر مؤمنان به دل گرفته و بعدها هر وقت فرصتی یافتند به کینه جویی و انتقام دست زدند، و برای نابودی اسلام و دشمنی با پیامبر و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ حيله و نیرنگ و جنایتی فرو گذار نکردند. از سال چهل هجرت، پس از شهادت امیر مؤمنان و به قدرت رسیدن معاویه، دنیای اسلام عملاً به دست بنی امیه قبضه شد و شدیدترین فشارها بر شیعیان آغاز گشت؛ ناسزا گفتن به امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در سر لوحه‌ی برنامه‌های بنی امیه بود. قتل عام کربلا و شهادت سرور شهیدان حسین علیه‌السلام اوج جنایات بنی امیه محسوب می‌شود، و پیش از فاجعه‌ی کربلا - و بعد از آن نیز بنی امیه بسیاری از بزرگان شیعه و علویین را به جرم جانبداری از اهل بیت علیهم السلام کشتند و بسیاری دیگر از سالها در سیاهچال‌های مخوف در بدترین شرایط زندانی کردند؛ «زید» فرزند امام چهارم علیه‌السلام در زمان هشام بن عبد الملک به شهادت رسید، پیکر زید را پس از شهادت به دستور هشام به دار آویختند، و چند سال بعد پائین آوردند و سوزاندند. حادثه‌ی کربلا و روشنگری و مبارزات منفی ائمه علیهم السلام پس از آن فاجعه، در ایجاد تنفر از حکومت بنی امیه نقش موثری داشت، و بالاخره شهادت زید موجب شد که مردم از بی‌دینی و ستم و خود کامگی بنی امیه به ستوه آمدند. سرانجام در سال ۱۳۲ هجری بساط حکومت ننگین امویان برچیده شد و بنی عباس با استفاده از موقعیت باقی‌مانده‌ی حق به جانبی زمام امور را به دست گرفتند. [صفحه ۳۲۳] امام صادق علیه‌السلام همچون سایر ائمه گرامی ما، در تمام مدت زندگی و از جمله

سالهایی که امویان حکومت می‌کردند، پنهان و آشکار به مبارزه با ستمگران اشتغال داشت، و تا جائی که محدودیت‌ها و مراقبت‌های بنی امیه فرصت می‌داد، به روشنگری می‌پرداخت و یاران حق و دین را هدایت می‌کرد و اسلام راستین را عرضه می‌داشت. در حکومت هشام بن عبد الملک، یک بار که امام صادق علیه‌السلام به همراه پدر گرامیش در مراسم حج شرکت کرده بود، در اجتماع عظیم حاجیان خطابه‌ای ایراد کرد و ضمن آن در مورد رهبری و امامت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سپاس خدای را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به راستی فرستاد، و ما را به او گرامی ساخت، ما برگزیدگان خدا در میان آفریدگان و جانشینان خدا (در زمین) هستیم، رستگار کسی است که پیرو ما باشد و شور بخت آن که به ما دشمنی ورزد».

[۲۶]. گفتار امام را به هشام گزارش کردند. هشام پس از مراسم حج و بازگشت زائران، به حاکم خود در مدینه دستور داد امام باقر و امام صادق علیهما السلام را به دمشق بفرستد. آن دو گرامی به دمشق رفتند و برخوردهایی با هشام داشتند... از بارزترین خدمات امام باقر و امام صادق علیهما السلام در آن دوران سیاه، نهضت علمی آن دو گرامی برای احیاء و حفظ معارف اسلام و پرورش عالمان و فقهاء متعهد و مسئولی بود که بتوانند در اقصی نقاط سرزمین اسلامی دین و قرآن را بی انحراف و دستبرد دربار خلافت نشر دهند و احکام دین را برپا دارند و از کجروی‌های عقیدتی جلوگیری نمایند و خط اصلی اسلام را پاسداری کنند. این مبارزه از جهاتی دشوارتر از گونه‌های دیگر مبارزات بود و توفیق آن دو بزرگوار در این کار از مهمترین عواملی است که می‌بینیم با یک قرن حکومت سیاه و ضد اسلامی بنی امیه، پایگاه‌های اصلی دیانت ویران نشد، در حالی که امویان بسیار کوشیدند امت اسلامی را به جاهلیت باز گردانند و در ظاهر نیز برای این مقصود پیشرفت‌هایی کردند؛ ولی کوشش امامان پاک ما و به ویژه ظرافت عمل آنان در تربیت شاگردان و پراکندن رگه‌هایی از آگاهی و شناخت اسلامی در میان جامعه، بزرگترین مانع راه امویان شد، و بالاخره دشمنان در هدف اصلی خود که نابودی اساس اسلام بود ناکام ماندند. [صفحه ۳۲۴] سرانجام دولت پلید اموی ساقط شد، و بنی عباس جای آنان را گرفتند. بنی عباس که از تبار عباس بن عبد المطلب، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، در آغاز به دستاویز خونخواهی شهدای کربلا- و مبارزه با ستم امویان، مردم را دور خود جمع کرده و به ویژه از علاقه‌ی ایرانیان به آل علی علیه‌السلام سود جستند و به عنوان آن که حکومت را از امویان بگیرند و به کسی که شایسته‌ی آن است بسپارند با بنی امیه به مبارزه پرداختند و به کمک ابومسلم خراسانی و ایرانیانی که گرد او جمع شده بودند، بنی امیه را از میان برداشتند؛ اما به جای آن که خلافت را به امام وقت جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام واگذارند، خود زمام امور حکومت را به دست گرفتند. بنی عباس بسیار به اسلام تظاهر می‌کردند، و به عنوان اینکه «ما از آل پیامبریم» سعی داشتند خود را وارثان حقیقی پیامبر و شایستگان خلافت اسلامی معرفی کنند، و چون خودشان بهتر از هر کس می‌دانستند که شایسته‌ی این مقام نیستند، از همان آغاز حکومت، چون طاغوتیان گذشته، برای حفظ سلطنت خود سختگیری و فشار را بر امام صادق علیه‌السلام و یاران و شیعیان او شروع کردند و به هر طریق که ممکن بود کوشیدند جامعه را از خاندان نبوت و امامت دور بدارند، تا مبادا حکومت و خلافتی را که به نام دودمان پیامبر و با تظاهر به اسلام به چنگ آورده بودند از دست بدهند. از سال ۱۳۲ هجری که امویان منقرض شدند، تا وفات امام صادق علیه‌السلام در سال ۱۴۸ هجری، دو خلیفه‌ی عباسی به نام ابو العباس سفاح و منصور دوانیقی حکومت کردند. سفاح اولین خلیفه‌ی عباسی چهار سال حکومت کرد، و «منصور» دومین خلیفه ۲۲ سال، یعنی تا ۱۰ سال پس از شهادت امام صادق علیه‌السلام قدرت را در دست داشت. [۲۷]. امام صادق علیه‌السلام در تمام این مدت و به ویژه در حکومت منصور تحت فشار و مراقبت بود، و حتی گاهی از تماس مردم با آن حضرت جلوگیری می‌شد. هارون بن خارجه می‌گوید: یکی از شیعیان می‌خواست در مورد صحت سه طلاق در یک مجلس [۲۸]، از امام صادق علیه‌السلام سؤال کند. به محلی که امام در آنجا بود رفت؛ ولی خلیفه‌ی عباسی ملاقات با آن حضرت را ممنوع ساخته بود. در اندیشه ماند که چگونه خود را به امام برساند، در این هنگام فروشنده‌ی دوره گردی را دید که لباس ژنده‌ای بر تن دارد و خیار می‌فروشد. نزد او رفت و خیارها را یکجا از او خرید و لباس او را نیز به عاریه گرفت و با تظاهر

به خیار فروشی به منزل امام نزدیک شد. خدمتکاری از منزل امام او را صدا کرد که خیار بخرد، و بدین ترتیب به بهانه‌ی فروش خیار به منزل [ صفحه ۳۲۵ ] وارد شد و خدمت امام شرفیاب گشت، امام فرمود: «حیله‌ی خوبی بکار بردی! مسأله‌ات چیست؟» مسأله را به عرض رساند، امام فرمود: «آن طلاق باطل است...» [۲۹]. منصور دوانیقی از هیچ سختگیری و آزار و جنایتی نسبت به امام و پیروان او و دیگر علویان خودداری نمی‌کرد، و دقیقا همان رفتار بنی امیه را در پیش گرفته بود؛ سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمن و برخی دیگر از یاران امام را به زندان افکند. معلی بن خنیس را که از بزرگان اصحاب امام صادق علیه السلام محسوب می‌شد به قتل رساند. عبدالله بن حسن را که از نوادگان حضرت مجتبی علیه السلام و از علویین بزرگوار بود به عراق تبعید کرد و در آنجا زندانی و سپس شهید ساخت... [۳۰]. از سوی دیگر سعی می‌کرد به هر طریق شده امت اسلامی به او گرایش پیدا کنند، و او را واقعا خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امین شریعت و سایه‌ی خدا پندارند، و اصرار داشت که خود را از اهل بیت پیامبر قلمداد کند، و با مغالطه جای امامان و اوصیای حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بگیرد. زیرا می‌دانست مسلمانان شدیداً به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معتقدند، و قبلاً هم بنی عباس با سوء استفاده از همین اعتقاد مردم و با شعار دفاع از آل پیامبر، توانسته بودند بنی امیه را از میان بردارند. منصور در یکی از خطبه‌های خود در روز عرفه گفت: «ای مردم! منحصرأ من از طرف خدا در روی زمین پادشاهم، و به توفیق او امور شما را اداره می‌کنم. من خزانه دار خدا هستم و بیت المال در اختیار من است. به خواست او عمل و به اراده‌ی او تقسیم می‌کنم؛ با اجازه‌ی او عطا می‌نمایم، خداوند مرا قفل خزائن خود قرار داده است، هر گاه بخواهد مرا باز می‌کند تا به شما عطا کند!...» [۳۱]. در خطبه‌ای دیگر خطاب به مردم خراسان گفت: «ای مردم خراسان! خدا حق ما را ظاهر ساخت، و میراث ما از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (خلافت) را به ما باز گرداند. حق در جای خود قرار گرفت، خدا نور خود را ظاهر و یارانش را عزیز و ستمگران را نابود کرد...» [۳۲]. منصور با این عوامفریبی‌ها می‌خواست خود را تقدیس کند و چهره‌ی واقعی خود را که در ناپاکی و کفر و نفاق با بنی امیه هیچ تفاوتی نداشت، در پس این عناوین ساختگی مخفی سازد، و نیز می‌کوشید حتی اگر با سختگیری و تهدید هم شده، موافقت ظاهری امام صادق علیه السلام را [ صفحه ۳۲۶ ] جلب کند تا در برابر مردم خود را موجه جلوه دهد، اما امام نه تنها هرگز او را تأیید نکرد، بلکه به هر صورت که ممکن می‌شد با روشنگری‌های خود هویت اصلی او و بنی عباس را بر ملا می‌ساخت: - یکی از یاران امام پرسید: «اگر به برخی از ما شیعیان که از نظر معیشت در تنگدستی و سختی است پیشنهاد شود که برای این‌ها (بنی عباس) خانه بسازد، نهر بکند و اجرت بگیرد، این کار از نظر شما چگونه است؟» امام فرمود: «من دوست ندارم که برای آنها (بنی عباس) گرهی بزنم یا خطی بکشم، هر چند در برابر آن پول بسیاری بدهند؛ زیرا کسانی که به ستمگران کمک می‌کنند در قیامت در سرا پرده‌ای از آتشند تا خدا میان بندگان حکم کند».

[۳۳]. و نیز آن گرامی درباره‌ی فقها فرمود: «فقیهان، امنای پیامبرانند، اگر دیدید به سلاطین روی آوردند [و با ستمکاران دمساز و همکار شدند] به آنان بدگمان شوید و اطمینان نداشته باشید». [۳۴]. امام حتی در مکاتبات و ملاقاتهای خود گاه با صراحت به تقییح منصور می‌پرداخت. - منصور در نامه‌ای به امام نوشت: «چرا مانند دیگران نزد ما نمی‌آیی؟» امام در پاسخ نوشت: «ما از دنیا چیزی نداریم که برای آن از تو بیمناک باشیم، و تو نیز از معنویات و آخرت چیزی نداری که به خاطر آن به تو امیدوار گردیم. نه تو در نعمتی که بیاییم به تو تبریک بگوییم و نه خود را در بلا- و مصیبت می‌بینی که بیاییم به تو تسلیت دهیم؛ پس چرا نزد تو بیاییم؟!» منصور نوشت: «بیایید ما را نصیحت کنید!» امام پاسخ داد: «هر کس اهل دنیا باشد، تو را نصیحت نمی‌کند و هر کس اهل آخرت باشد نزد تو نخواهد آمد». [۳۵]. - روزی امام در مجلس منصور بود، اتفاقاً مگسی منصور را آزار می‌داد و هر چه آن را دور می‌کرد، مگس دور نمی‌شد و باز بر صورت منصور می‌نشست. منصور با ناراحتی به امام گفت: «خدا چرا مگس را آفریده است؟!» امام بی‌درنگ پاسخ داد: «لینذل به الجبارة؛ برای آنکه ستمگران جبار را به وسیله‌ی آن خوار و ذلیل سازد.» منصور یکه خورد و ساکت ماند. [۳۶]. [ صفحه ۳۲۷ ]

## امام در برابر فرماندار مدینه

- عبدالله بن سلیمان تمیمی می گوید: هنگامی که محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن بن الحسن توسط حکومت عباسی شهید شدند، منصور دوانیقی یکی از عمال خود به نام «شیبه بن غفال» را فرماندار مدینه ساخت. شیبه به مدینه آمد و روز جمعه در مسجد مدینه بر منبر خطبه خواند و گفت: «همانا علی بن ابیطالب میان مسلمانان اختلاف انداخت و با اهل ایمان جنگید و حکومت را برای خود می خواست و نمی گذاشت به اهلس برسد، اما خداوند او را از حکومت محروم ساخت، و پس از او فرزندانش نیز در فساد دنبال روی او و جویای حکومتند، بدون آنکه لیاقت آن را داشته باشند، به همین جهت در نقاط مختلف زمین کشته می شوند و در خون خود می غلطند!» سخنان شیبه بر مردم بسیار گران آمد ولی هیچ کس را یارای آن نبود که چیزی بگوید. در این هنگام مردی که پیراهنی پشمین در بر داشت برخاست و گفت: «ما خدای را ستایش می کنیم و بر محمد آخرین پیام آور او و سرور پیامبران و نیز بر همه‌ی پیامبران درود می فرستیم. اما خوبی‌هایی که گفتم ما سزاوار آنیم، و آنچه از زشتی بر زبان راندی تو و منصور به آن سزاوارترید». سپس به مردم رو کرد و گفت: «آیا شما را آگاه نسازم که چه کسی میزان اعمالش در قیامت خالی تر و از همگان زیانکارتر است؟ او کسی است که آخرتش را به دنیای دیگران بفروشد، و این فرماندار فاسق چنین است. (که آخرتش را به دنیای منصور فروخته است)...». مردم آرام شدند و فرماندار بی آنکه چیزی بگوید از مسجد بیرون رفت. آنگاه پرسید: «این مرد که در برابر فرماندار چنین کوبنده سخن گفت کیست؟» گفتند: «امام جعفر بن محمد الصادق است». [۳۷]. [صفحه ۳۲۸]

## امام صادق و زید بن علی

زید فرزند امام چهارم زین العابدین علیه السلام از شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی و از چهره‌های راستین علم و تقوی و فضیلت شیعی است. زید در اوج خفقان حکومت امویان، مردانه قیام کرد و با شجاعت جنگید و با شرافت شهید شد؛ زندگی سراسر نور و تقوای زید و سرانجام قیام و شهادت تاریخ ساز او بهترین معرف پرورشی است که آن بزرگ در خاندان امامت از پدر و برادر فرا گرفته بود. دانشمندان اسلام بر بزرگواری، تقوی، علم و فضیلت زید متفقند. امامان بزرگوار ما در بسیاری موارد فضیلت و بزرگواری زید را ستوده‌اند، و روایات فضیلت زید به حدی است که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب عیون اخبار الرضا، یک باب را به این روایات اختصاص داده است. [۳۸]. - شیخ مفید می گوید: «پس از امام باقر علیه السلام زید از سایر فرزندان امام چهارم برتر و بزرگوارتر است، او پرهیزکار، عابد، فقیه، بخشنده و شجاع بود، امر به معروف و نهی از منکر می کرد». [۳۹]. - ابی جارود می گوید: «به مدینه آمدم و هر وقت سراغ زید را می گرفتم می گفتند: با قرآن همدم است». [۴۰]. - هشام می گوید: «خالد بن صفوان از زید سخن می گفت، پرسیدم: او را کجا دیدی؟ گفت: در یکی از روستاهای کوفه. گفتم: چگونه بود؟ [صفحه ۳۲۹] گفت: آنچه من دریافتم این است که از خوف خدا بسیار می گریست». [۴۱]. - شیخ مفید می فرماید: «گروهی از شیعه - زیدیه - معتقدند که زید پس از پدر بزرگوارش امام بود، سبب این اعتقاد آن است که زید قیام با شمشیر (مسلحانه) کرد، و مردم را به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می نمود، و آنان گمان می کردند امامت خود را در نظر دارد، در حالی که این طور نبود و او می دانست که پس از پدر، برادرش حضرت باقر علیه السلام امام است، و امام باقر علیه السلام نیز به هنگام وفات حضرت صادق علیه السلام را برای امامت تعیین و معرفی کرد». [۴۲].

## قیام زید

زید برای شکایت از خالد بن عبد الملک، فرماندار مدینه، به شام نزد هشام بن عبد الملک اموی رفت، ولی هشام برای آنکه زید را

تحقیر کند او را به حضور نپذیرفت. زید اعتراض و دادخواهی خود را توسط نامه برای هشام فرستاد ولی هشام اعتنایی نکرد و ذیل نامه‌ی او نوشت به محل خود بازگردد. زید گفت: «به خدا سوگند بر نمی‌گردم»... و مدتی در شام ماند تا هشام به او وقت ملاقات داد؛ ولی هشام به گروهی از شامیان سپرده بود که هنگام ورود زید دور او را بگیرند، چنانکه زید نتواند به هشام نزدیک شود. زید وارد مجلس شد و بلافاصله آغاز سخن کرد، و خطاب به هشام گفت: «در میان بندگان خدا هیچ کس نیست که برتر از آن باشد که به تقوی سفارش شود، و هیچ کس نیست که پست‌تر از آن باشد که به تقوی سفارش کند؛ من تو را به تقوی توصیه می‌کنم؛ از خدا بترس و پرهیزکار باش». هشام با لحنی توهین آمیز گفت: «تو خود را سزاوار خلافت می‌دانی و بدان امیدواری، در حالی که لیاقت آن را نداری کنیز زاده‌ای بیش نیستی». زید پاسخ داد: «هیچ مقامی از پیامبری برتر نیست، و برخی از پیامبران مانند اسماعیل فرزند ابراهیم، کنیز زاده بودند، و اگر کنیز زادگی نقصی بود هرگز اسماعیل به پیامبری مبعوث نمی‌شد. آیا نبوت ارجمندتر است یا خلافت... اضافه بر این کسی که پدرانش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب علیه‌السلام باشند، کنیز بودن مادرش چه نقصانی برای او محسوب می‌شود؟! هشام با شنیدن این پاسخ، خشمگین از جای برخاست، فرمان داد زید را بیرون کنند. زید به هنگام رفتن گفت: «لم یکره قوم قط حر السیوف الا ذلوا؛ آنانکه سوزش شمشیر را مکروه دارند [صفحه ۳۳۰] و از آن بهراسند ذلیل و خوار می‌شوند». این سخن زید را به هشام باز گفتند و او دریافت که زید علیه امویان قیام خواهد کرد، و به درباریان خود گفت: «شما گمان می‌کردید این خاندان (خاندان امیر مؤمنان علی علیه‌السلام) نابود شده است. به جان خودم سوگند خاندانی که چون زید را دارد منقرض نشده است!» زید از شام به کوفه آمد. شیعیان گرد او جمع شدند و با او بیعت کردند. تنها از کوفه پانزده هزار نفر با زید دست بیعت دادند و از مدائن، بصره، واسط، خراسان، ری، موصل و شهرهای دیگر نیز بسیاری به آنان پیوستند، و زید قیام کرد. [۴۳]. جنگ آغاز شد. گروندگان به زید سستی کردند و بسیاری ناجوانمردانه بیعت را زیر پا گذاشتند و از یاری زید دست برداشتند. زید در چند صحنه مردانه نبرد کرد و با آنکه یاران اندکی برایش باقیمانده بود پایمردی‌ها نمود، و سرانجام تیری بر پیشانی‌اش فرود آمد، و چند روز بعد در گذشت. درود خدا و فرشتگان بر او. شهادت زید در ماه صفر سال ۱۲۰ یا ۱۲۱ هجری واقع شد. جسد زید را برخی دوستان او شبانه در نهری دفن کردند، و بر آن آب گشودند، اما سرانجام دشمنان مدفن او را پیدا کردند و رذیلانه تن آن شهید را از خاک در آوردند، سر مقدس او را از بدن جدا ساختند و به شام نزد هشام فرستادند و بدنش را به فرمان هشام در کناسه‌ی کوفه برهنه به دار آویختند. چند سال پیکر او چون پرچم شهادت بر دار در اهتزاز بود، تا هشام اموی دوباره فرمان داد بدن زید را از دار فرود آوردند و سوزاندند و خاکسترش را نیز بر باد دادند. [۴۴] ستمگران از پیکر بی‌جان زید نیز وحشت داشتند. خبر شهادت زید، امام صادق علیه‌السلام را سخت اندوهگین ساخت، چنانکه آثار حزن و مصیبت در سیمای آن حضرت آشکار شد... امام هزار دینار به ابو خالد واسطی داد تا در میان بازماندگان افرادی که در رکاب زید شهید شده بودند تقسیم کند. [۴۵]. - فضیل رسان می‌گوید: پس از شهادت زید خدمت امام شرفیاب شدم، از زید سخن به میان آمد، امام فرمود: «خدا او را رحمت کند، مؤمن و عارف (معتقد به امامت ما) و دانشمند و راستگو بود، اگر پیروز می‌شد وفا می‌کرد، و می‌دانست خلافت را به چه کسی واگذار نماید». [۴۶] (یعنی برای امامت و خلافت امام صادق علیه‌السلام مبارزه می‌کرد و اگر پیروز می‌شد، امام و خلیفه‌ی واقعی را به مردم معرفی می‌کرد). [صفحه ۳۳۱] از سخنان امام علیه‌السلام کاملاً آشکار است که قیام زید برای آن بود که حکومت را از خلفای ستمگر اموی بگیرد و به امام بسپارد، زید به امامت امام باقر و امام صادق علیهما السلام کاملاً معترف بوده است. - هشتمین پیشوا، امام رضا علیه‌السلام به مأمون فرمود: «زید از علماء آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود، برای خدا خشمگین شد و با دشمنان خدا پیکار کرد تا در راه خدا به شهادت رسید؛ پدرم موسی بن جعفر علیه‌السلام از پدرش جعفر بن محمد علیه‌السلام برای من نقل کرد که می‌گفت: خدا عمویم زید را رحمت کند که مردم را به امامت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می‌کرد، و اگر به پیروزی می‌رسید به آنچه مردم را به آن دعوت کرده بود وفا می‌کرد، (یعنی



حکومت را به امام واگذار می‌کرد) زید برای قیام با من مشورت کرد، به او گفتم: ای عمو اگر راضی هستی کشته و به دار آویخته شوی، قیام کن». مأمون پرسید: «آیا او ادعای امامت نداشت؟» امام فرمود: «نه! او مردم را به امامت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می‌کرد». [۴۷]. - شیخ صدوق نقل می‌کند: زید بن علی علیه السلام فرمود: «در هر زمان یک تن از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم امام و حجت خدا خواهد بود و در این زمان حجت خدا پسر برادرم جعفر بن محمد است که هر کس از او پیروی کند گمراه نمی‌شود و هر کس با او مخالفت ورزد هدایت نمی‌یابد». [۴۸]. [صفحه ۳۳۲]

## مناظرات امام صادق

امام صادق علیه السلام در سالهای آخر حکومت امویان و اوائل حکومت عباسیان، با استفاده از درگیری بنی امیه و بنی عباس و مشغولیت آنان به مسائل خود، که موجب تخفیف خفقان بود، نهضت علمی - مذهبی خود را گسترش داد و عملاً مدینه حوزه‌ی درسی شد که در آن هزاران پژوهنده‌ی مشتاق در رشته‌های گوناگون از محضر آن امام گرامی بهره می‌گرفتند. شهرت علمی امام در بلاد اسلامی چنان چشمگیر و زبانزد خاص و عام بود که از نقاط بسیار دور سرزمین‌های اسلامی برای کسب فیض به مدینه و حوزه‌ی درس او می‌آمدند و از دریای بیکران علوم الهی او بهره‌ور می‌شدند. حتی بسیاری از متفکرین غیر اسلامی نیز برای مذاکره‌ی علمی با امام به خدمتش می‌رسیدند. شرح پاسخ‌ها و مناظرات امام با فرق گوناگون و صاحبان عقاید مختلف، از جالب‌ترین صفحات تاریخ علمی سده‌های اولیه اسلام است. به نظر می‌رسد پاسخ‌های امام بیشتر به مناسبت زمان و موقعیت و با توجه به طرز فکر و میزان درک سؤال کننده بوده است، به همین جهت برخی پاسخ‌ها فقط برهان جدل کننده را باطل و ضعف گفتار او را برملا می‌سازد، و برخی نیز برای برانگیختن اندیشمندی و تفکر در سؤال کننده است، البته در بسیاری موارد نیز پاسخ‌ها کاملاً علمی و فلسفی است. گردآوری همه‌ی پاسخ‌ها و مناظرات امام علیه السلام به کتابی جداگانه نیاز دارد. در این مقال برای نمونه چند فراز کوتاه از پاسخ‌های امام را که ساده‌تر و درک آن برای جوانان آسان‌تر است ذکر [صفحه ۳۳۳] می‌کنیم، سپس به معرفی رساله‌ای که امام صادق علیه السلام در توحید برای مفضل فرموده است و نقل بخشی از آن می‌پردازیم. ۱- ابو منصور می‌گوید: یکی از دوستانم برایم نقل کرد که با ابن ابی العوجاء و عبدالله بن مقفع - [که هر دو از دهری مذهب آن زمان بودند] - در مکه، در مسجد الحرام نشسته بودیم؛ ابن مقفع گفت: «این مردم را می‌بینید؟ - و به سوی جایی که حاجیان طواف می‌کردند اشاره کرد - هیچ یک از آنان شایسته‌ی نام انسان نیستند، مگر آن مرد بزرگ که نشسته است (یعنی امام صادق علیه السلام، اما دیگران همگی سفله و حیوانند!) ابن ابی العوجاء گفت: «چرا از این همه فقط آن مرد را انسان می‌دانی؟!» - زیرا در او چیزهایی - [از دانش و فضل و بزرگی] - دیده‌ام که در غیر او نیافتم. - باید ادعای تو را درباره‌ی او از خود او جویا شوم، و خودم دریابم. - از این کار صرف نظر کن، چرا که من بیمناکم اگر با او سخن بگویی آنچه در دست داری تباه سازد (یعنی تو را از عقیده‌ات که به خدا و دین قائل نیستی باز گرداند). - نظر تو این نیست، بلکه می‌خواهی من او را نینم تا نادرستی آنچه درباره‌ی او گفתי آشکار نشود، و گفتار تو دروغ در نیاید. - اکنون که درباره‌ی من چنین می‌اندیشی، نزد او برو و هر چه می‌توانی دقت کن تا لغزشی نداشته باشی و زمام اختیار را از دست نده که دست بسته تسلیم خواهی شد و آنچه را می‌خواهی بگویی حساب کن کدام به سود و کدام به زیان توست و آنها را نشانه و علامت گذاری کن (تا در موقع گفتگو حیران نشوی و اشتباه نکنی). ابن ابی العوجاء برای دیدار امام رفت، و من و ابن مقفع بر جای خویش ماندیم. چون باز گشت گفت: «ای پسر مقفع! وای بر تو، تو گفתי او انسانی است، اما من دیدم او از جنس بشر نیست! اگر در جهان یک تن باشد که هر گاه بخواهد روح محض است و هر گاه بخواهد در بدن جسمانی دیده می‌شود، تنها اوست!!» ابن مقفع پرسید: «مگر چه شده است؟» گفت: به خدمت او رفتم و نشستم وقتی که دیگران رفتند و من و او تنها ماندیم، آغاز سخن کرد و فرمود: «اگر مطلب - [دین و ایمان] - چنان باشد که اینها می‌گویند - اشاره به

مسلمانانی که طواف می‌کردند - و مسلما هم چنان است که آنان می‌گویند؛ [یعنی خدا و دین و آخرت بر حق است] در این صورت آنان به راه سلامت رفته‌اند و شما از سعادت دور مانده‌اید و در هلاکت خواهید بود. و اگر مطلب چنان باشد که شما می‌گوئید، [یعنی خدایی و آخرتی در کار نباشد] و قطعاً چنان نیست که شما می‌گوئید، در این صورت شما با مسلمانان مساوی هستید. [یعنی مسلمانان که به [صفحه ۳۳۴] دین معتقدند به مهلکه‌ای نیفتاده‌اند چرا که اگر به فرض محال خدا و آخرتی هم نباشد و چنان که شما دهری مذهبان می‌پندارید با مرگ همه چیز پایان پذیرد و حساب و کتابی در کار نباشد باز مسلمانان زبانی ندیده‌اند و عاقبتشان مثل شما خواهد بود.] گفتم: «خدا تو را رحمت کند، مگر ما چه می‌گوییم و آنان چه می‌گویند، اعتقاد ما با آنان تفاوتی ندارد و یکی است!» فرمود: «چگونه سخن تو و آنان یکی است؟ در حالی که آنان به معاد و پاداش اخروی و کیفر الهی و به خدای آسمان معتقدند و آسمان را به وجود خدا آباد می‌دانند، در حالی که شما آسمان را ویرانه‌ای می‌پندارید که کسی در آن نیست!» من این فرصت را که امام سخن از خدا به میان آورد برای بیان اعتقاد خود غنیمت شمردم و گفتم: «اگر چنان است که آنان می‌گویند، پس چرا خدا خود را بر آفریدگان خویش آشکار نمی‌سازد و رویاروی، ایشان را به پرستش خود دعوت نمی‌کند تا دو نفر از خلائق با هم اختلاف نداشته باشند، چرا خود را از ایشان پنهان می‌دارد و پیامبران را می‌فرستد؟ اگر خودش می‌آمد برای ایمان آوردن مردم مؤثرتر بود!» فرمود: «وای بر تو، چگونه کسی که قدرتش را در وجود خودت به تو نشان داده بر تو پوشیده مانده است؟ آفریدنت در حالی که قبلاً نبود، بزرگ شدن بعد از کوچک بودن، توان و نیرویت بعد از ناتوانیت، و باز ناتوانیت بعد از توانائیت، بیماریت بعد از سلامتیت، و سلامتیت بعد از بیماریت، خشنودیت بعد از خشمیت، و خشمیت بعد از خشنودیت، اندوهت بعد از سرورت و سرورت بعد از اندوهت، دوستیت بعد از دشمنیت و دشمنیت بعد از دوستیت، پایداریت بعد از تأنی و سستیت، و تأنی و سستیت بعد از عزم و پایداریت، خواستنت بعد از بیزاریت و بیزاریت بعد از خواستنت، تمایل و رغبت بعد از بی میلیت و بی میلیت بعد از تمایل و رغبت، امیدت بعد از یأست و یأست بعد از امیدت، آگاه شدن و به ذهن آوردن چیزی را که در ذهنت نبود، و رها کردن و فراموش نمودن چیزی را که در ذهن داشتی...». و همچنین آثار قدرت و خلقت خدا را که در وجود من است و نمی‌توانم انکار کنم متصلاً بر من می‌شمرد؛ چنانکه گمان کردم هم اکنون خدا میان من و او آشکار می‌گردد.

[۴۹]. ۲- عبدالله دیصانی که به خدا اعتقاد نداشت به خانه‌ی امام صادق علیه السلام رفت. اجازه خواست و داخل شد و نشست و عرض کرد: «ای جعفر بن محمد! مرا به معبودم دلالت کن». [صفحه ۳۳۵] امام فرمود: «نامت چیست؟» دیصانی هیچ نگفت و برخاست و بیرون آمد! دوستانش چون از جریان آگاه شدند گفتند: «چرا نام خود را نگفتی؟» گفت: «اگر می‌گفتم نامم عبدالله است بی تردید می‌گفت: این کیست که تو عبد و بنده‌ی اوئی؟» گفتند: «باز گرد و از او بخواه تو را به خدا دلالت کند و از نامت سؤال نکند». دیصانی باز گشت و به امام عرض کرد: «مرا به معبودم دلالت کن و از نامم نیز نپرس!» امام فرمود: «بنشین!» فرزند کوچک امام تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می‌کرد، امام تخم مرغ را از او گرفت، و فرمود: «ای دیصانی! این حصاری سربسته است که پوستی محکم دارد، و در زیر پوست محکم باز پوسته‌ای نازک است، و درون پوسته‌ی نازک، طلایی محلول و نقره‌ای مذاب است که هیچ یک با دیگری مخلوط نمی‌شود و بر همین حالت باقی است؛ نه چیزی که سلامت بخش است از درونش بیرون می‌آید که خبر از سلامتش بدهد و نه چیزی که فاسد کننده‌ی آن باشد به درونش راه دارد که ما را از فساد درونش آگاه سازد. هیچ معلوم نیست برای آفرینش جنس نریا ماده است، و در این حالت شکافته می‌شود و رنگ‌های طاووسی از آن بیرون می‌آید. آیا برای آن [با این همه شکفتی] هیچ مدبر و خالقی قائل نیستی؟» دیصانی به فکر فرو رفت و مدتی ساکت ماند، و سرانجام سر برداشت و گفت: «گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست که یکتاست و شریکی ندارد، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی اوست، و گواهی می‌دهم که شما امام و حجت بر خلائق هستید، و من از گذشته‌ی خویش پشیمان و تائبم». [۵۰].

۳- هشام می‌گوید: زندیقی از امام صادق علیه السلام ضمن سئوالات خود پرسید: «خدا چیست؟» امام فرمود: «او شیئی است بر

خلاف همه‌ی اشیاء، و منظورم از این کلام اثبات معنای این سخن است و این که او شیئی است به حقیقت «شیئی و چیزی بودن» [حقیقتاً چیزی است که وجود دارد] جز آنکه نه جسمی دارد و نه شکلی و نه دریافته می‌شود و نه لمس می‌گردد و نه با حواس پنجگانه درک می‌شود و نه خیال و اوهام او را درک [صفحه ۳۳۶] می‌کند و نه هلاکت و نابودی در او راه دارد که نقصانی در او به وجود آورد و نه گذشت زمان در او تغییری ایجاد می‌کند. - آیا می‌گویی او شنوا و بیناست؟ - او شنوا و بیناست؛ شنوا بدون عضوی برای شنیدن و بینا بدون وسیله‌ای جهت دیدن؛ بلکه او به نفس خویش می‌شنود و به نفس خویش می‌بیند، سخن من چنین نیست که وقتی می‌گویم «به نفس خود می‌بیند و به نفس خویش می‌شنود» چنان باشد که او چیزی است و نفس او چیز دیگری، بلکه این عبارت را برای تفهیم و تفاهم به کار می‌برم؛ بنابراین می‌گویم که او با «کل وجود خود» شنواست، و باز نه به این معنا که وقتی می‌گویم «کل او» یعنی وجود او بعضی و جزء داشته باشد، ولیکن می‌خواهم مطلب را به تو بفهمانم، و منظورم جز این نیست که او شنوا و بینا و دانا و آگاه است بدون هیچ اختلافی در ذات و بدون هیچ اختلافی در معنا. - پس او چیست؟ - او رب و معبود است، او الله است؛ و باز مراد من از رب و الله حروف «ا، ل، ه» و «ر، ب» نیست، بلکه منظور من آن معنا و وجودی است که خالق همه‌ی اشیاء است و سازنده‌ی آنهاست و منظورم از به کار بردن این حروف همان معناست که به الله و الرحمن و رحیم و عزیز و اسم‌های دیگر نامیده می‌شود، و او خدای معبود است که عزیز و جلیل باد. - ولی ما هیچ چیزی که به فکر آید نمی‌یابیم مگر آنکه مخلوق است! - اگر چنین باشد تکلیف توحید از ما برداشته می‌شود زیرا در مورد چیزی که اصلاً به فکر نیاید تکلیفی نداریم و لکن ما می‌گوییم هر چه از طریق حواس به فکر ما راه یابد و محدود به حواس گردد و شکلی در حواس ما داشته باشد که بتوان همانندی برای آن تصور نمود، آن مخلوق است؛ بنابراین در اثبات خالق اشیاء باید خدا را از دو جهت ناسزاوار او، بیرون بدانیم؛ یکی نفی که نفی او موجب ابطال و انکار اوست، و دیگری تشبیه چرا که شباهت داشتن از صفات مخلوقات است که آشکار است، از اجزایی ترکیب و تألیف یافته‌اند، پس از اثبات صانع و خدای متعال ناگزیریم، به خاطر آنکه مخلوقات نیازمند اویند، و همه مصنوعند و صانع آنان غیر از خودشان است و مثل آنان نیست، چرا که مثل ایشان شبیه به ایشان خواهد بود در ترکیب و تألیفی که در آنان آشکار است و نیز شبیه به ایشان خواهد بود در این که قبلاً نبودند و بعداً به وجود آمدند، و از خردی به بزرگی و از سیاهی به سپیدی و از نیرومندی به ناتوانی منتقل می‌شوند، و در احوال دیگری که در مخلوقات موجود است و حاجتی نیست ما [صفحه ۳۳۷] آن را بیشتر بیان کنیم. - وقتی خدا را اثبات کنی در واقع برای او حد قائل شده‌ای! - نه هرگز برای او حدی قائل نشده‌ام، بلکه فقط بودن او را اثبات می‌کنم و بین نفی و اثبات هیچ مرتبه‌ای نیست. - آیا او هستی دارد؟ - آری، هیچ چیز جز به هستی که دارد اثبات نمی‌شود. - آیا او کیفیت و چگونگی دارد؟ - نه؛ زیرا کیفیت و چگونگی از جهت صفت است. و به واسطه‌ی احاطه بر چیزی می‌توان کیفیت و چگونگی او را بیان کرد؛ ولی در اثبات خدای متعال باید از دو جهت تعطیل؛ (نفی کردن و هیچ انگاشتن او) و تشبیه؛ (او را چون دیگر اشیاء پنداشتن) بیرون رفت؛ زیرا هر کس او را نفی کند انکار او کرده و پروردگاری او را کنار گذاشته و بر بطلان او قائل شده است، و هر کس او را تشبیه به غیر او نماید، او را به صفت مخلوقات و مصنوعات که سزاوار پروردگاری و خدایی نیستند اثبات کرده است؛ پس باید گفت برای او کیفیتی است که جز او سزاوار آن نیست، و غیر او در آن شرکت ندارد و هیچ کس بر آن احاطه ای ندارد و هیچ کس جز او نمی‌داند که چگونه است. - آیا او به وجود خود با اشیاء مباشرت دارد و کاری را انجام می‌دهد؟ - او برتر از آن است که به وجود خود با اشیاء مباشرت داشته و کاری انجام دهد؛ چرا که این صفت مخلوق است که با وجود خود با اشیاء تماس و مباشرت دارند [و کارهایشان با بدن و اعضاء انجام می‌شود] و خدای متعال اراده و مشیت او نافذ در همه چیز است، و هر چه بخواهد [با اراده] انجام می‌دهد. [۵۱]. [صفحه ۳۳۸]

## اشاره

توحید مفضل حاوی مطالب سودمندی در مورد خلقت انسان و جهان و اثبات وجود خدای متعال و علم و قدرت و حکمت اوست که امام صادق علیه السلام در چهار جلسه برای مفضل بیان فرمودند و مفضل با اجازه‌ی امام می‌نوشت. این رساله‌ی پر ارج که توسط علامه مجلسی و برخی دیگر از دانشمندان ترجمه [۵۲] و چاپ شده برای همگان مفید و سودمند و مطالعه‌ی آن برای همه‌ی علاقه‌مندان به مسائل توحید و متفکران در آیات عظمت الهی لازم است. سید بن طاوس در کشف المحجبه به فرزند خود توصیه می‌کند که این رساله را مطالعه نماید، [۵۳] و در جای دیگر می‌فرماید: «کسی که به سفر می‌رود از کتابهایی که باید همراه داشته باشد یکی توحید مفضل است». [۵۴]. اینک به اختصار به معرفی این رساله می‌پردازیم و برای تبرک، ترجمه‌ی فراهایی از آن را ذکر می‌کنیم: «روزی به هنگام غروب در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم و در عظمت پیامبر و آنچه خداوند بدان بزرگوار از شرف و فضیلت عطا کرده می‌اندیشیدم... ناگاه ابن ابی العوجاء که یکی از لا مذهببان آن زمان بود وارد مسجد شد و در جایی نشست که من سخن او را می‌شنیدم، چون قرار گرفت مردی از دوستانش نیز در رسید و نزدیک او نشست؛ ابن ابی العوجاء و دوستش به ترتیب درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطالبی..... بیان داشتند. [صفحه ۳۳۹] پس از این گفتگو سخن از آفریدگار جهان به میان آوردند، و حرف را بدانجا رساندند که جهان را خالق و مدبری نیست، و همه چیز بدون خالق و مدبر از طبیعت پدید می‌شود و پیوسته چنین بوده و چنین خواهد بود! چون این سخنان واهی از آن به دور ماندگان از رحمت حق شنیدم، از شدت خشم خودداری نتوانستم و گفتم: «ای دشمن خدا، زندیق و بی دین شدی و پروردگاری که تو را به بهترین ترکیب و صورت آفریده و تو را از حالات گوناگونی گذرانده تا به این حدت رسانده است انکار کردی. اگر در خود اندیشه کنی و به حس و دریافت خود رجوع نمایی، بی تردید دلایل و پروردگار و آثار آفرینش خدای متعال در تو مستقر و شواهد وجود خدا و قدرت او و برهان علم و حکمتش در تو آشکار و روشن است». ابن ابی العوجاء گفت: «ای مرد! اگر تو از متکلمانی (کسانی که از بحث عقاید آگاهی داشتند و در بحث وجدل ورزیده بودند) با تو، به روش آنان سخن بگویم؛ در آن صورت اگر ما را مجاب سازی ما از تو پیروی کنیم و اگر از آنان نیستی سخن گفتن با تو سودی ندارد. و اگر از یاران جعفر بن محمد صادق هستی، او خود چنین با ما سخن نمی‌گوید، و به این طریق با ما مجادله نمی‌کند؛ او گفتار ما را بیش از آنچه تو شنیدی بارها شنیده و دشنامان نداده و در پاسخ ما از اندازه بیرون نرفته است، او آرام و بردبار و خردمند و متین است، هرگز خشم و سفاهت بر او چیره نمی‌شود و از جای به در نمی‌رود؛ سخنان و دلایل ما را می‌شنود آنچه در خاطر داریم بر زبان می‌آوریم و گمان می‌کنیم بر او پیروز شده‌ایم، آنگاه با کمترین سخن دلایل ما را باطل می‌سازد و با کوتاهترین کلام حجت را بر ما تمام می‌کند؛ چنانکه نمی‌توانیم به پاسخ بر آئیم. اینک تو اگر از اصحاب اوئی چنانکه شایسته‌ی اوست با ما سخن بگو». من اندوهناک از مسجد بیرون آمدم و در آنچه اسلام و مسلمانان به کفر این ملحدان و شبهات ایشان در انکار آفریدگار مبتلا شده‌اند فکر می‌کردم، پس به خدمت سرورم امام صادق علیه السلام رفتم. امام چون مرا افسرده و اندوهگین دید، پرسید: «تو را چه می‌شود؟» من سخنان آن دهریان را بعرض رساندم، فرمود: «برای تو از حکمت آفریدگار در آفرینش جهان و حیوانات و درندگان و حشرات و مرغان و هر جاننداری از انسان و چهارپایان و گیاهان و درختان میوه‌دار و بی‌میوه و گیاهان خوردنی و غیر خوردنی بیان خواهم کرد؛ چنانکه عبرت گیرندگان از آن عبرت گیرند و بر معرفت مؤمنان افزوده شود و ملحدان و کافران در آن حیران [صفحه ۳۴۰] بمانند؛ بامداد فردا نیز نزد ما بیا». از این توفیق نایاب سخت شاد شدم و به خانه آمدم و در انتظار آن وعده‌ی جانبخش شب بر من دراز شد».

بامداد به خدمت امام شتافتم، و رخصت طلبیده وارد شدم و ایستادم، بعد به حجره‌ای دیگر داخل شدم و امام مرا به خلوت خویش طلبید، چون نشستم، امام فرمود: «مفضل، گویا شب بر تو در انتظار وعده‌ی ما طولانی شد؟» عرض کردم: «آری سرور من». امام اینگونه آغاز کرد: «ای مفضل! خدا بود و هیچ چیز پیش از او نبود. و او باقی است و بودنش را نهایت نیست، حمد و ستایش سزاوار اوست که به ما الهام فرمود، و شکر و سپاس ویژه‌ی او که برترین مراتب علوم و رفیع‌ترین قله‌های سرفرازی را به ما عطا کرد، و ما را بر همه‌ی آفریدگان به علم خویش برگزید، و به حکمت خود ما را بر آنان گواه ساخت». مفضل می‌گوید: اجازه خواستم تا آنچه را امام می‌فرماید بنویسم امام موافقت کرد و فرمود: «ای مفضل! آنان که در وجود آفریدگار جهان تردید می‌کنند به عجایب خلقت جهان جاهلند، و فهمشان از درک حکمت‌های خدای متعال در مخلوقات دریا و کوه و دشت کوتاه و قاصر است؛ بنابراین به سبب کوتاهی فکر و دانششان به راه انکار رفته‌اند، و به جهت ناتوانی بصیرتشان به لجاجت و تکذیب پرداخته‌اند، تا آنجا که منکر شده و می‌گویند موجودات را خالقی نیست و ادعا می‌کنند که جهان مدبری ندارد، و آنچه وقوع می‌یابد بنابر حساب و اندازه و حکمت و تدبیری نیست! خدای متعال برتر از آن است که وصف می‌کنند، و خدا ایشان را از رحمت به دور دارد که از حق روشن و آشکار به کدام سوی می‌روند؟! آنان در گمراهی و کوری و حیرت خود چون گروهی نابینا هستند که در عمارتی استوار و آراسته درآیند و در آن فاخرترین فرشها گسترده باشند، و انواع خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی و آنچه آدمی بدان نیازمند است آماده، و هر چیز با تدبیر و اندازه‌ای درست، در جای خود قرار گرفته باشد؛ پس آن کوران به هر سوی عمارت رفت و آمد کنند، و در اطاقها وارد شوند؛ در حالی که نه بنا را می‌بینند و نه آنچه در آن مهیا شده است، و گاه باشد که پایشان به ظرفی یا اثاثی که درست در جای خود قرار دارد برخورد و آنان نیازی به آن نمی‌بینند و نیز نمی‌دانند که آن را چرا و برای چه کار در آنجا [صفحه ۳۴۱] نهاده‌اند، و از نادانی خشمگین شوند و بر بنا و بنا کننده ناسزا گویند! دقیقا حال گروهی که حسن تقدیر معبود جهان و کمال تدبیر در عالم هستی را انکار می‌کنند، چون آن کوران است؛ زیرا اذهان این منکران اسباب و علل و فواید اشیاء را دریافته است و در این جهان حیران و نادان پرسه می‌زنند و آنچه از درستی نظام و استحکام آفرینش و زیبایی ساخت در این سرا به کار رفته نمی‌فهمند، و چون چیزی ببینند که سببش را ندانند و عقلشان به حکمت آن نرسد، به بدگویی و انکار می‌پردازند و آن را به خطا و بی‌تدبیری نسبت می‌دهند». امام علیه‌السلام در دنباله‌ی سخنان خود در مجلس اول، به تفصیل، خلقت انسان و حکمت‌های گوناگون آن و نعمت‌های الهی را توضیح داده‌اند. برای رعایت اختصار به همین اندک اکتفا می‌کنیم و فرازهایی از بیانات امام را در جلسات بعدی نقل می‌کنیم:

## مجلس ۲

«... ای مفضل... در تدبیر خدای حکیم و توانا بیندیش، در خلقت حیوانات درنده و شکاری، که چگونه برای آنها دندانهای تیز و برنده و چنگالهای سخت و محکم و دهانهای بزرگ آفریده است تا با عالم ایشان مناسبت داشته باشد و... همچنین مرغان شکاری گوشتخوار منقارها و چنگالهایی موافق با کارشان دارند. اگر خداوند به حیوانات علفخوار چنگال می‌داد چیزی را که محتاجش نیستند به آنها داده بود، زیرا شکار نمی‌کنند و گوشت نمی‌خورند، و اگر به درندگان سم می‌داد، چیزی که نیازمندش نبودند به آنها بخشیده و چیزی را که به آن نیازمندند یعنی حربه و اسلحه‌ای که با آن غذای خود را شکار کنند، از آنها دریغ کرده بود. آیا نمی‌بینی که خدای متعال به هر یک از این دو نوع حیوان آنچه را مناسب آنهاست و برای بقاء و صلاح کار آنها لازم است، عطا کرده است؟ اکنون بچه‌ی چهارپایان را بنگر که پس از تولد چگونه از پی مادران خود می‌روند و به برداشتن و پرورشی که فرزند آدمی نیازمند است نیازی ندارند؛ چرا که آنچه مادران آدمی از مدارا و آگاهی به پرورش طفل و توانایی بر این کارها که با کفهای گشاده و انگشتان کشیده ممکن است، دارا می‌باشند مادران چهارپایان ندارند؛ به همین جهت خدای متعال مقارن با ولادت

به بچه‌ی چهارپا، بدون مربی و پرستار توانایی آن داده که بر پای خویش بایستد و راه برود، تا تلف نشود و بدون پرورش مربی طریق رشد و صلاح خویش را بیاماید و به کمال خود برسد. جوجه‌ی بسیاری از پرندگان چون ماکیان (مرغ خانگی) و تیهو و دراج و کبک در همان [صفحه ۳۴۲] ساعتی که از تخم بیرون می‌آیند راه می‌روند و دانه بر می‌چینند، و خدای متعال برای جوجه‌ی برخی دیگر از پرندگان که ضعیفند و توانایی پرواز ندارند؛ مانند جوجه‌ی کبوتر و پرندگان دیگر از این قبیل، در مادران آنها مهربانی بیشتری قرار داده که دانه را در چینه دان خود انباشته و در دهان جوجه می‌ریزند، تا آنگاه که جوجه به پرواز در آید و به همین جهت به این پرندگان مانند غیرشان از ماکیان و نظایر آن جوجه‌ی بسیار نداده تا مادر بتواند به جوجه‌ها رسیدگی نماید تا آنها تلف نشوند؛ پس می‌بینی که هر یک بهره‌ای مناسب خویش از تدبیر خدای حکیم آگاه یافته‌اند».

### مجلس ۳

«... صداها اثری است که از اصطکاک اجسام در هوا پدید می‌شود و هوا آن را به شنوایی ما می‌رساند، و مردم در تمام روز و برخی از شب در امور و نیازمندی‌های خود سخن می‌گویند، اگر این سخن و اصوات در هوا می‌ماند جهان از صدا پر و کار بر مردم دشوار می‌شد و آنگاه بیشتر از تجدید کاغذ نیازمند بودند که هوا را عوض کنند؛ زیرا کلام و کلمات که القاء می‌شود به مراتب بیشتر از نوشته‌ها است... آفریدگار حکیم این هوا را چون کاغذ لطیف پنهانی گردانیده که حامل سخن و صدا می‌شود و دوباره آثار سخن در آن محو می‌گردد و صاف و خالص می‌ماند برای سخن و صدای دیگر و فرسوده و ضایع نمی‌شود. همین هوا اگر در مصلحت آن بیندیشی برای عبرت تو کافی است؛ چرا که موجب حیات بدن است، که در داخل بدن تنفس و فرو بردن هوا سبب زنده ماندن است و در خارج مباشرتش بدن را به اصلاح می‌آورد، و صداها را از راههای دور حمل می‌کند و بوهای خوش به مشام می‌رساند؛ نمی‌بینی که از هر طرف که باد می‌آید بوی خوش و صدا از آن سو بیشتر می‌رسد، و نیز حامل سرما و گرما که هر یک در نظام و صلاح امور جهان موثرند، هواست...». «... در تدبیرهای گوناگون خدای دانای توانا در آفرینش اصناف درختان بیندیش. چنان است که سالی یکبار درخت می‌میرد و حرارت غریزش در درون پنهان می‌شود و مواد میوه‌ها در آن متولد و آماده می‌گردد و در بهار دیگر دوباره زنده شده به حرکت می‌آید، و انواع میوه‌ها را برای تو حاضر می‌سازد، هر میوه‌ای در وقت خود؛ همانطور که در مهمانیها هر لحظه شیرینی مطبوع و غذای گوارایی پیش تو می‌نهند. اگر دقت کنی می‌بینی درختان باردار دستهای خود را با تحفه‌های گوناگونی به سوی تو دراز کرده‌اند و در صحن باغ شاخه‌های گل و دسته‌های ریحان و نسرين و یاسمن به پیش تو داشته‌اند که هر یک را می‌خواهی بگیر! [صفحه ۳۴۳] اگر خردمندی چرا میزبان خود را نمی‌شناسی و اگر هوشیاری چرا گوناگونی این لطایف را نمی‌فهمی و سپاس ولی نعمت خود نمی‌گزاری؟ این همه غذاها و میوه‌ها و سبزیها و گل‌های رنگ رنگ گوناگون در باغ و بستان و کوه و هامون برای تو آماده و مهیا کرده است و تو منکر احسان و عاصی فرمان اوئی و به جای شکر، ناسپاسی و در برابر نعمت، عصیان می‌ورزی!! عبرت بگیر از آفرینش انار و آنچه در آن از قدرت خدای عطابخش پوزش پذیر آشکار است. در میان آن تپه‌هایی از پیه تعبیه کرده، در همه سوی آن تپه‌ها دانه‌های انار را نصب و به یکدیگر چسبانده است؛ چنانکه گویی با دست کنار هم چیده‌اند، و دانه‌ها را به چند قسمت تقسیم و هر قسمت را با پرده‌ای پوشانده است، و آن پرده چنان لطیف است که عقل حیران می‌ماند، و آنگاه مجموع آنها را در میان پوست محکمی جا داده است. تدبیر در این آفرینش دقیق چنین است که اگر درون انار پر از دانه بود، دانه‌ها برای جذب غذا راهی نداشتند، پس آن پیه را در میان دانه‌ها قرار داده و ته دانه‌ها را در آن کاشته است که به این وسیله غذا به هر دانه برسد و آن پرده‌ها را برای حفظ دانه‌های لطیف بر روی آنها کشیده تا ضایع و فاسد نشوند و پوست محکم را بر روی همه قرار داده تا دانه‌هایی چنان با طراوت از سرما و گرما و آفت‌های دیگر محفوظ بمانند، و اینها که گفتیم همه اندکی از حکمت‌های بسیار آفرینش انار است...».

## مجلس ۴

«... اینک برای تو از آفتها و بلاها سخن می‌گویم که گاهی پدید می‌آید و گروهی از جاهلان آن را وسیله ساخته‌اند که خدای متعال و آفرینش او و تدبیر و تقدیرش را انکار نمایند، و وقوع آنها را در جهان بر خلاف حکمت می‌پندارند... مانند وبا و طاعون، و انواع بیماریها و تگرگ و ملخ که کشتزارها و میوه‌ها را ضایع می‌سازد... در پاسخ ایشان می‌گوییم اگر خالق و مدبری در جهان نمی‌بود می‌بایست بیش از این فتنه و فساد و آفت و بلا در دنیا پدید آید، و مثلاً نظام آسمان و زمین گسسته شود و کواکب بر زمین فرو افتند، یا زمین به آب فرو رود، یا آفتاب دیگر طلوع نکند، یا رودها و چشمه‌ها خشک شوند چنانکه آب نایاب گردد، یا هوا از حرکت باز بماند و هیچ باد نوزد، یا همه چیزها فاسد شوند، یا آب دریا بر خشکی طغیان کند و همه جانداران را غرق سازد!! و همین آفتها از قبیل طاعون و ملخ هم چرا دیر نمی‌پاید و دائمی نیست تا همه را بیچاره و نابود سازد و فقط گاهی بروز می‌کند و زود برطرف می‌شود؟ [صفحه ۳۴۴] نمی‌بینی که جهان از آن بلاهای بزرگ که می‌تواند همه‌ی اهل جهان را نابود سازد محفوظ است، و فقط گاهی مردمان را با آفت‌ها و بلاهای کوچکی می‌گذرد و می‌ترساند تا تأدیب شوند و باز به زودی آن بلا را زایل می‌سازد، تا وقوع آفت و بلا پندی برای آنان باشد و برطرف کردنش رحمت و نعمتی برای آنان. بی‌دینان درباره‌ی مصیبت‌ها و ناخوشایندهایی که برای مردم رخ می‌دهد می‌گویند: اگر جهان آفریدگار مهربانی دارد چرا این گرفتاریها پیدا می‌شود؟! گوینده‌ی چنین سخنی گمان می‌کند که عیش و زندگی آدمی در جهان باید از هر رنج و کدورتی صاف و خالی باشد! اگر چنین می‌بود، آنقدر شر و فساد و طغیان در مردم پدیدار می‌شد که نه به صلاح دنیاشان بود و نه به کار آخرتشان می‌آمد؛ چنانکه می‌بینی برخی را که به ناز و نعمت برآمده‌اند و به امنیت و رفاه و توانگری پرورش یافته‌اند، در طغیان و کفران بدانجا می‌رسند که گویی فراموش کرده‌اند از جنس بشر و مخلوق پروردگارند و فراموش کرده‌اند که ممکن است به آنان هم زیانی برسد و یا به گرفتاری و رنجی مبتلا شوند! و به ذهنشان هم خطور نمی‌کند که بر ناتوانی ترحم کنند یا از مستمندی دستگیری نمایند، یا بر مبتلایی رقت آورند و یا بر بیچاره‌ای مهربانی نمایند، یا بر بلا دیده‌ای عاطفه نشان دهند!! اما اگر رنجی انسانها را بگذرد، و سختی مصیبتی یا دردی ایشان را فرا گیرد، بسیاری از آنان که جاهل و غافلند متنبه می‌شوند و از فساد و گناهان بسیار که مرتکب می‌شدند تائب و منزجر می‌شوند. آنان که این رنج‌ها و آزارها را در جهان نمی‌پسندند در واقع به کودکانی شبیهند که از دواهای تلخ ناگوار بدگویی می‌کنند و ممنوع شدن از خوردنی‌های لذیذی که برایشان زیانمند است موجب خشمشان می‌شود و آموختن و تحصیل علوم بر آنان ناگوار است، و دوست دارند که پیوسته به بازی و بطالت بگذرانند و هر خوردنی و نوشیدنی که مایل هستند بخورند و بیاشامند؛ و درک نمی‌کنند که به بازی و بطالت گذراندن چه زیانهایی برای دین و دنیایشان دارد و غذاهای لذیذ زیانمند، آنان را به چه بیماری‌هایی مبتلا می‌سازد، و نمی‌فهمند که تحصیل علم و ادب نتایج نیکویی برایشان در پی دارد و خوردن داروهای تلخ موجب بهبودی آنهاست. بسا رنجها که آسودگی‌ها در پی دارد، و بسا تلخی‌ها که شیرینی‌ها ببار می‌آورد...» [۵۵]. [صفحه ۳۴۵]

## ارتباط با جهان غیب

بی‌تردید امامان پاک ما که اوصیای برحق پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و وارثان علوم الهی اویند، از ویژگی‌هایی برخوردار بودند که خداوند به پیامبران و اولیاء خاص خویش موهبت می‌فرماید. یکی از این ویژگی‌ها ارتباط با عالم غیب، و برخورداری از علوم غیبی مخصوصی است که خیال و اوهام در آن راه ندارد و همچون وحی پیامبران از شائبه‌ی هر دروغ و نادرستی برکنار است. با این تفاوت که اوصیاء و امامان، پیامبر نبودند و دین جدیدی نمی‌آوردند و مبلغ و پاسدار دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و رهبر امت می‌بودند، همانطور که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمود:

«انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی؛ تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود». در روایات اسلامی، نمونه‌های علوم ماورایی هر یک از امامان ما به قدری فراوان دیده می‌شود که برای هیچ مسلمان آگاه بی غرضی جای تردید باقی نمی‌گذارد که آن بزرگواران بر دانشی ژرف و الهی تکیه داشتند و هرگاه صلاح می‌دیدند برای هدایت مردم، گوشه‌ای از دانسته‌های غیبی خویش را آشکار می‌کردند. اینک به نمونه‌هایی از علوم پنهانی و غیبی امام صادق علیه‌السلام توجه کنید: ۱- پس از شهادت زید بن علی (سلام الله علیه)، یحیی فرزند ارشد زید، پنهانی به ایران رفت. پس از مدتی در شرق ایران گروهی را گرد آورد و علیه خلیفه‌ی اموی قیام کرد و مردانه جنگید و سرانجام با رشادت شهید شد. پیکر او را نیز چون پدرش زید، به دار آویختند، و سالها بر دار بود تا ابو مسلم قیام کرد و بدن یحیی را فرود آورد و با احترام به خاک سپردند. [صفحه ۳۴۶] در ایامی که یحیی به سوی خراسان می‌رفت، یکی از شیعیان به نام متوکل بن هارون که از سفر حج باز می‌گشت و در مدینه امام صادق علیه‌السلام را نیز ملاقات کرده بود، با یحیی روبرو شد. متوکل می‌گوید: سلام کردم. پرسید: «از کجا می‌آیی؟» گفتم: «از حج». از احوال خاندان خویش و عموزادگان و نیز از حضرت صادق علیه‌السلام جويا شد، آنچه می‌دانستم گفتم و برای او، حزن و اندوه آنان را از شهادت زید، پدرش، بیان کردم. گفت: «عمویم، محمد بن علی (امام باقر علیه‌السلام) به پدرم گفته بود که سرانجام او چه می‌شود...» و سپس پرسید: «آیا پسر عمویم جعفر بن محمد علیه‌السلام را ملاقات کردی؟» گفتم: «آری». گفت: «آیا چیزی درباره‌ی من فرمود؟» گفتم: «آری». گفت: «آنچه گفت برای من بگو». گفتم: «دوست ندارم که آنچه از حضرت شنیدم رودرروی شما بازگو کنم». گفت: «آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟! آنچه شنیده‌ای بگو». گفتم: «آن حضرت می‌فرمود که شما نیز کشته و مانند پدرتان به دار آویخته می‌شوید...» آنگاه یحیی پس از برخی از مکالمات، نسخه‌ای از صحیفه‌ی سجادیه را که نزدش بود به متوکل سپرد تا به مدینه ببرد و به برخی از اقوام او برساند و گفت: «به خدا سوگند اگر این نبود که پسر عمویم حضرت صادق علیه‌السلام فرموده است من کشته و به دار آویخته می‌شوم، این صحیفه را به تو نمی‌سپردم... ولی من می‌دانم که گفته‌ی او حق است و آن را از پدران خود علیهم السلام فرا گرفته است». [۵۶]. و دیری نپائید همچنان شد که امام صادق علیه‌السلام فرموده بود. ۲- صفوان بن یحیی می‌گوید: جعفر بن محمد بن اشعث به من گفت: «می‌دانی چرا ما شیعه شدیم با آنکه از این مذهب سخنی نزد ما نبود، و آنچه دیگران در این باره می‌شناختند نمی‌شناختیم؟» گفتم: «جریان چیست؟» گفت: روزی منصور دوانیقی از پدرم خواست مردی هوشیار و زیرک برای انجام [صفحه ۳۴۷] مأموریتی ویژه معرفی کند. پدرم دایی خود را معرفی کرد. منصور او را احضار نمود و پولی به او داد و گفت: به مدینه برو و با عبدالله بن حسن بن الحسن و گروهی از خویشاوندانش و از جمله جعفر بن محمد ملاقات کن، و به آنان بگو من غریبم و از خراسان آمده‌ام، در آنجا شیعیان و پیروانی دارید که این پول را برای شما فرستاده‌اند؛ و به هر کدام مبلغی با شرایطی بپرداز و بگو من فرستاده‌ی آنها هستم و دوست دارم رسید پول را با خط خودتان بنویسید که همراه من باشد. دایی پدرم به مدینه رفت، و پس از مدتی مراجعت کرد و نزد منصور آمد. پدرم نیز در مجلس منصور بود. منصور پرسید: «چه کردی؟» گفتم: «همه‌ی آنان را ملاقات کردم و پولها را پرداختم و رسید گرفتم، به جز جعفر بن محمد که در مسجد پیامبر نزد او رفتم، نماز می‌خواند، پشت سر او نشستم تا نمازش تمام شود، چون نماز را به پایان برد به من رو کرد و گفت: «از خدا بترس و اهل بیت پیامبر را فریب مده و به منصور بگو از خدا بترس و خاندان پیامبر را مفریبند». گفتم: «منظورتان چیست؟!» گفتم: «بیشتر بیا» و آنگاه همه‌ی آنچه میان من و تو گذشته بود و مأموریت مرا باز گفت، چنانکه گویی همراه ما بوده است». [۵۷]. ۳- ابوبصیر می‌گوید: خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم و نام معلی بن خنیس به میان آمد، امام فرمود: «ای ابوبصیر! آنچه درباره‌ی معلی بن خنیس به تو می‌گویم پنهان بدار». عرض کردم: «پنهان می‌دارم». فرمود: «معلی به مقام والای خود نمی‌رسد مگر به آنچه داود بن علی بر سر او می‌آورد!» گفتم: «داود بن علی با او چه می‌کند؟» فرمود: «او را احضار می‌کند و گردنش را می‌زند و بدنش را به دار می‌آویزد و این کار در سال آینده واقع می‌شود». سال بعد داود بن علی فرماندار مدینه شد و



معلی بن خنیس را احضار کرد و از او خواست شیعیان امام صادق علیه السلام را معرفی کنند. معلی نپذیرفت. فرماندار تهدید کرد که  
زیرا]

و قدردانی از زحماتشان در راه انتقال علوم و معارف به نسلهای بعد، به اختصار سه تن از آنان را معرفی می‌کنیم.

### حمران بن اعین شیبانی

خانواده‌ی اعین عموماً از شیعیان خاص ائمه و از علاقمندان به خاندان رسالت بودند. حمران و برادرش زراره هر دو از درخشانترین چهره‌های شیعی و از علماء و فقهای نامدار عصر خود [صفحه ۳۵۱] و از یاران بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام محسوب می‌شدند. امام صادق علیه السلام فرمود: «حمران بن اعین مرد با ایمانی است که به خدا سوگند هرگز از دینش بر نمی‌گردد» و نیز می‌فرمود: «حمران اهل بهشت است». [۶۱]. زراره می‌گوید: در ایام نوجوانی به مدینه آمدم، و در موسم حج در منی حاضر شدم و به خیمه‌ی امام باقر علیه السلام رفتم و سلام کردم. امام پاسخ دادند. مقابل امام نشستم، فرمودند: «از فرزندان اعین هستی؟» عرض کردم: «آری، من زراره فرزند اعینم». فرمود: «تو را به شباخت شناختم. آیا برادرت حمران به حج آمده است؟» گفتم: «نه، ولی به شما سلام رساند». فرمود: «او از مؤمنان واقعی است که هرگز از دین خود دست نخواهد کشید، هنگامی که او را دیدی سلام مرا به او برسان». [۶۲]. حمران خود می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «آیا من از شیعیان شما هستم؟» فرمود: «آری به خدا سوگند تو در دنیا و آخرت از شیعیان مایی...» [۶۳]. اسباط بن سالم می‌گوید: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «در قیامت ندا می‌دهند حواریون (یاران نزدیک) پیامبر خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم که پیمان خویش نشکستند و با همان پیمان از جهان رخت بر بستند کجایند؟ سلمان و ابوذر و مقداد برمی‌خیزند. آنگاه یاران نزدیک و ویژه‌ی یکایک امامان را فرا می‌خوانند و افرادی خاص بر می‌خیزند تا آنکه یاران خاص امام پنجم و امام ششم را می‌طلبند، عبدالله بن شریک عامری، زراره بن اعین، برید بن معاویه، محمد بن مسلم، ابو بصیر مرادی، عبدالله بن ابی یعفر، عامر بن عبدالله، حجر بن زایده و حمران بن اعین بر می‌خیزند». [۶۴]. صفوان می‌گوید: «حمران با اصحاب خود می‌نشست، و پیوسته از ائمه علیهم السلام روایت می‌کرد، و اگر مصاحبان از غیر ائمه علیهم السلام حدیثی می‌گفتند نمی‌پذیرفت و اگر این کار (نقل حدیث از غیر ایشان) سه بار تکرار می‌شد و به اعتراض او توجه نمی‌کردند، از آن مجلس بر می‌خاست». [۶۵]. یونس بن یعقوب می‌گوید: «حمران علم کلام (عقائد) را به خوبی می‌دانست» [۶۶] و هشام بن سالم می‌گوید: با گروهی از یاران امام صادق علیه السلام در خدمت امام بودیم، مردی از اهالی شام وارد شد... امام به او فرمود: «چه می‌خواهی؟» [صفحه ۳۵۲] گفت: «شنیده‌ام تو به آنچه سؤال شود آگاهی داری، به همین جهت آمده‌ام تا با تو مناظره کنم». فرمود: «درباره‌ی چه چیزی؟» گفت: «درباره‌ی قرآن». امام او را به حمران ارجاع داد. گفت: «من برای مناظره با تو آمده‌ام نه حمران!» فرمود: «اگر بر حمران غلبه کردی بر من پیروز شده‌ای». مرد شامی به حمران روی آورد و هر چه پرسید جواب شنید تا خسته شد. امام به او فرمود: «حمران را چگونه یافتی؟» گفت: «استادی ماهر است، هر چه پرسیدم پاسخ داد...». [۶۷].

### عبدالله بن ابی یعفر

عبدالله بن ابی یعفر از یاران ویژه‌ی امام صادق علیه السلام بود، در مراتب معرفت و شناخت مقام امامت چنان پیشرفته بود که در برابر امام جز اطاعت و پیروی، از او چیزی دیده نمی‌شد. یک بار به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «اگر شما اناری را دو نیم کنی و بگویی این نیمه حرام و آن نیمه دیگر حلال است، گواهی می‌دهم آنچه را حلال دانسته‌ای حلال و آنچه را حرام شمرده‌ای حرام است». امام دو بار فرمود: «خدا تو را رحمت کند». [۶۸]. عبدالله به بیماری مخصوصی مبتلا شد که گاهی شدت می‌یافت و برای تسکین آن شراب را تجویز کرده بودند. به خدمت امام آمد و درد و درمان را به عرض رسانید و توضیح داد که اگر شراب بنوشد فوراً تسکین می‌یابد. امام فرمود: «شراب حرام است، هرگز شراب میاشام. این شیطان است که می‌خواهد - [به عنوان درمان

بیماری] - تو را به شرابخواری وا دارد، اگر نافرمانی او کنی از تو مأیوس می‌شود و دست از تو می‌دارد». ابن ابی یعفر به کوفه بازگشت. بیماریش سخت‌تر از پیش عود کرد، بستگانش شراب آوردند، گفت: «به خدا سوگند یک قطره نخواهم نوشید». چند روزی در بستر ماند و درد را تحمل کرد، و خدای متعال برای همیشه او را شفا بخشید. [۶۹]. [صفحه ۳۵۳] ابن ابی یعفر در زمان امام صادق علیه‌السلام از دنیا رفت. امام در نامه‌ای به مفضل بن عمر نوشت: «ای مفضل! تو را سفارش می‌کنم به آنچه عبدالله بن ابی یعفر را، که دروذهای خدا بر او باد، سفارش کردم، و او که دروذهای خدا بر او باد، از دنیا رفت در حالی که به پیمان خویش با خدا و پیامبر و امام زمانش وفا کرد. وی از دنیا رفت، دروذهای خدا بر روان او، در حالی که آرمزیده و مشمول رحمت الهی بود. در زمان ما کسی مطیع‌تر از او در برابر خدا و پیامبر و امامش نبود، پیوسته چنین بود تا خدا به رحمت خود او را قبض روح کرد و به بهشت منتقل ساخت...» [۷۰].

### مفضل بن عمر نجفی

مفضل از بزرگان یاران امام صادق و از خواص او و یکی از فقهای بزرگ موثق است. [۷۱] او از نزدیکان امام محسوب می‌شد و متصدی برخی از امور آن حضرت بود. [۷۲]. گروهی از شیعیان به مدینه آمدند و از امام صادق علیه‌السلام تقاضا کردند شخصی را به ایشان معرفی نمایند که به هنگام نیاز در امور دینی و احکام شرعی به او مراجعه کنند، امام فرمود: «هر کس سؤالی داشت نزد من بیاید و از خودم بپرسد و برود». آنان اصرار کردند که حتما شخصی را نیز تعیین فرماید، فرمود: «مفضل را برایتان تعیین کردم، آنچه بگوید بپذیرید، زیرا او جز حق نمی‌گوید...» [۷۳]. امام صادق علیه‌السلام در چند جلسه درسهای ویژه‌ای در توحید برای مفضل فرمودند که مجموع آن به صورت کتاب توحید مفضل، مشهور است و قبلا آن را معرفی و فرازهایی از آن را ذکر کردیم. این درسها شاهی است بر عنایت مخصوص امام نسبت به مفضل و علو مرتبت و مقام او نزد امام. مفضل نزد امام صادق علیه‌السلام چنان محبوب بود که یک بار امام به او فرمود، «به خدا سوگند تو را دوست دارم و کسی را که تو را دوست دارد نیز دوست می‌دارم...» [۷۴]. امام کاظم علیه‌السلام در مورد مفضل می‌فرمود: «مفضل همدم و موجب راحتی من است». [۷۵] و هنگامی که مفضل از دنیا رفت فرمود: «خدا او را رحمت کند، او پدری بود بعد از پدر، هم اکنون او راحت و آسوده شد». [۷۶]. [صفحه ۳۵۴]

### شهادت امام

خلیفه‌ی جبار عباسی، منصور دوانیقی، که از اراذل خلفای بنی عباس و مردی سختگیر و ستمگر بود، همواره امام صادق علیه‌السلام را در مراقبت شدید مأموران خویش می‌داشت و جاسوسانی بر آن حضرت گماشته بود و بارها امام را برای آزار و حتی نابودی نزد خود می‌آورد، اما چون تقدیر نبود موفق به انجام نیت پلید خود نمی‌شد. امام هفتم حضرت کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: «یک بار منصور، پدرم را طلب کرد تا به قتل برساند و شمشیر و بساطی هم آماده ساخت و به ربیع - [که از درباریان او بود] - سفارش کرد که چون جعفر بن محمد وارد شد و با او سخن گفتم و دست بر هم کوفتم گردنش را بزن. امام وارد شد، تا چشم منصور بر امام افتاد بی اختیار از جای برخاست و خوش آمد گفت، و اظهار داشت شما را برای آن احضار کردم که بدهی‌هایتان را بپردازم... آنگاه با خوشرویی حال خویشان و بستگان امام را جويا شد و به ربیع رو کرد و گفت: تا سه روز دیگر جعفر بن محمد را نزد خانواده‌اش بازگردان...» [۷۷]. اما منصور نتوانست وجود امام را که دیگر آوازه‌ی امامت و رهبریش تا دورترین سرزمین‌های اسلامی پر کشیده بود، در میان جامعه تحمل کند. در ماه شوال سال ۱۴۸ هجری قمری آن گرامی را مسموم ساخت و امام در بیست و پنجم شوال در سن شصت و پنج سالگی به جهان دیگر رفت و پیکر پاکش را در بقیع در کنار پدر گرامیش به خاک سپردند. [۷۸]. [صفحه ۳۵۵] چه نیکوست که در سوگ آن بزرگ همزبان با شاعر فداکار شیعی ابو هریره عجلی بخوانیم و اشک بریزیم:

اقول و قد راحوا به یحملونه علی کاهل من حاملیه و عاتق اتدرون ما ذا تحملون الی الثری ثیرا ثوی من رأس علیاء شاهق غداه حتی الحاثون فوق ضریحه ترابا و اولی کان فوق المفارق [۷۹]. هنگامی که حاملان، پیکر او را بر شانه و گردن به سوی گورستان می بردند، گفتم: آیا می دانید کدام بزرگمردی را به سوی خاک می برید؟ دریغاً، کوهساری بلند از اوج رفعت به نشیب آمده در گوری مدفون می شود. بامداد بر مرقد او خاک خواهند ریخت، سزاوارتر آن است که در فقدان او خاک بر سر خویش بریزیم. به راستی با شهادت امام مکرم صادق آل محمد علیه السلام تاریخ انسان و اسلام گوهری را از دست داد که اگر مقام امامت شش امام بزرگوار از سلاله‌ی آن بزرگ نمی بود، بی تردید می گفتیم: جهان از پروردن چنان بزرگمردی تا قیام قیامت عقیم مانده است. درود خدا و فرشتگان و صالحان و مؤمنان بر او باد.

### آخرین وصیت امام

ابو بصیر از یاران امام صادق علیه السلام می گوید: «پس از رحلت امام برای تسلیت به همسرش ام حمیده به خانه‌ی آن حضرت رفتیم؛ در سوگ امام هر دو به تلخی گریستیم، آنگاه به من فرمود: ای ابو بصیر! اگر به هنگام وفات امام می بودی، تعجب می کردی زیرا امام چشمان خویش را گشود و فرمود: همه‌ی خویشاوندانم را نزد من آورید، و چون گرد آمدند امام به همه‌ی آنان نگاه کرد و فرمود: «ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلاة؛ شفاعت ما ائمه شامل کسی که نماز را سبک بشمارد نمی شود». [۸۰]. [صفحه ۳۵۶]

### چند گفتار از امام

اینک در پایان مقال به چند جمله از سخنان امام گرامی حضرت صادق علیه السلام توجه کنیم، بدان امید که کلمات دلنشین امام در ما مؤثر افتد و دلها مان را روشنی بخشد و بر ایمانمان بیفزاید و راهنمای عملمان باشد. ۱- «ان المسلم اذا جاء اخوه المسلم فقام معه فی حاجته کان کالمجاهد فی سبیل الله عزوجل؛ [۸۱] هر مسلمانی که به هنگام مراجعه‌ی برادر مسلمانش، در انجام خواسته‌ی او بکوشد چون کسی است که در راه خدا جهاد نماید». ۲- «قال الله عزوجل: الخلق عیالی فاحبهم الی الطفهم بهم و اسعیهم فی حوائجهم؛ [۸۲] خدا فرموده است: مردم مانند عائله‌ی منند، کسی نزد من محبوبتر است که به مردم بیشتر لطف دارد و در رفع نیازمندی‌هایشان کوشا تر است». ۳- «وجدت علم الناس کلها فی اربع: اولها ان تعرف ربک، و الثانی ان تعرف ما صنع بک، و الثالث ان تعرف ما اراد منک، و الرابع ان تعرف ما یخرجک من دینک؛ [۸۳] تمام دانش‌ها و آگاهی‌های - [سودمند] - مردم را در چهار چیز یافتیم: اول: آنکه پروردگارت را بشناسی، دوم: بدانی خدا با تو چه کرده و چه نعمت‌هایی به تو داده است، سوم: بدانی که خدای تو چه می خواهد و وظیفه‌ی تو چیست، چهارم: بدانی که چه چیزی تو را از دینت بیرون می برد». ۴- «اربعه من اخلاق الانبیاء: البر و السخاء و الصبر علی النائبة و القیام بحق المؤمن؛ [۸۴] چهار خصلت از اخلاق پیامبران است: نیکی کردن، سخاوت، صبر و مقاومت در برابر گرفتاریها، رعایت حقوق مؤمنان». ۵- «المؤمن بین مخافتین: ذنب قد مضی لا یدری ما یصنع الله فیه، و عمر قد بقی لا یدری ما یکتسب فیه من المھالك؛ فهو لا یصبح الا خائفا و لا یمسی الا خائفا و لا یصلحه الا الخوف؛ [۸۵] مؤمن میان دو ترس قرار دارد: گناه گذشته که نمی داند خدا درباره‌ی آن با او چه می کند، و عمر باقیمانده که نمی داند چه گناهایی از او سر خواهد زد و در چه مهلکه‌هایی خواهد افتاد؛ به همین جهت شب را به روز نمی آورد مگر با ترس و روز را به شب نمی رساند مگر با ترس، و چیزی جز همین خوف [از خدا] او را اصلاح نمی کند». [صفحه ۳۵۷] ۶- «لا یتکمل عبد حقیقه الایمان حتی تکون فیه خصال ثلاث: الفقه فی الدین و حسن التقدير فی المعیشه و الصبر علی الرزایا؛ [۸۶] هیچ بنده‌ای به کمال حقیقت ایمان نمی رسد مگر آنکه این سه خصلت در او باشد: فهم و بصیرت در دین، اندازه گیری درست در معیشت، شکیبائی در گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها». ۷- «ثلاثة لا تعرف الا فی ثلاث مواطن: لا يعرف الحلیم الا عند الغضب و لا الشجاع الا عند الحرب و لا اخ الا عند الحاجة؛ [۸۷] سه نفر در سه

جا شناخته می‌شود: بردبار به هنگام خشم، دلیر به هنگام جنگ، برادر به هنگام نیاز». ۸- «لا یستغنی اهل کل بلد عن ثلاثة یفزع الیه فی امر دنیا هم و آخرتهم، فان عدموا ذلک کانوا همجا: فقیه عالم ورع، و امیر خیر مطاع، و طیب ثقه؛ [۸۸] اهل هر شهر از سه نفر که در کار دنیا و آخرتشان به آنان پناه برند، بی نیاز نیستند: فقیه دانشمند پارسا، زمامدار خیرخواه که مردم مطیع او باشند، پزشک حاذق و مورد اطمینان». ۹- «ریشه‌ی هر خوبی و نیکی مائیم، و تمام نیکی‌ها از شاخ و برگ ما است؛ توحید، روزه، فرو خوردن خشم، گذشت از کسی که به انسان بدی کرده است، ترحم به مستمند، رسیدگی به همسایه و اعتراف به فضیلت صاحبان فضیلت، همه از نیکی‌ها به شمار می‌رود. و دشمنان ما ریشه‌ی هر شر و بدی هستند، و همه‌ی زشتی‌ها شاخ و برگ آنهاست، از آن جمله: دروغ، بخل، سخن‌چینی، قطع رحم، ربا خواری، خوردن مال یتیم، تجاوز از حدودی که خدا تعیین فرموده است، ارتکاب جنایات پنهان و آشکار، زنا، دزدی و مانند اینها. دروغ می‌گوید کسی که خود را با ما و از شیعیان ما می‌داند، در حالیکه به شاخ و برگ دشمنان ما چنگ زده و آویزان است». [۸۹].

## پاورقی

- [۱] جمله‌ی معروف ابو حنیفه پیشوای سنیان حنفی مذهب؛ التحفة الاثنی عشریه، ص ۸، نقل از الامام الصادق، ج ۱، ص ۷۰.
- [۲] فیضان: لبریز شدن.
- [۳] اعلام الوری، ص ۲۶۶.
- [۴] کافی، ج ۱، ص ۴۷۲.
- [۵] اعلام الوری، ص ۲۶۶، هشام در سال ۱۰۵ به حکومت رسید و منصور دوانیقی در ۱۵۸ از دنیا رفت. (نگاه کنید به کتاب تتمه المنتهی تألیف محدث قمی).
- [۶] ارشاد مفید، ص ۲۶۶ و مناقب، ج ۴، ص ۲۸۰.
- [۷] مردم را با غیر زبانتان (با رفتار و عملتان) به دین و اسلام دعوت کنید.
- [۸] کافی، ج ۵، ص ۷۴ - بحار، ج ۴۷، ص ۵۵.
- [۹] کافی، ج ۵، ص ۷۶ - بحار، ج ۴۷، ص ۵۷؛ «احب ان یتأذی الرجل بحر الشمس فی طلب المعیشه».
- [۱۰] کافی، ج ۵، ص ۱۶۱ - بحار، ج ۴۷، ص ۵۹؛ «یا مصادف مجالده السیوف اهون من طلب الحلال».
- [۱۱] کافی، ج ۲، ص ۲۰۹.
- [۱۲] شهری بود نزدیک کوفه که منصور دوانیقی امام صادق علیه‌السلام را به اجبار به آنجا آورده بود.
- [۱۳] کافی، ج ۶، ص ۲۶۸ - بحار، ج ۴۷، ص ۳۹.
- [۱۴] بحار، ج ۴۷، ص ۳۴۹؛ به نقل از اعلام الوری و مناقب و یک کتاب دیگر - انوار البهیة، به نقل از تذکره ابن جوزی از ربیع الابرار زمخشری. «ترجمه‌ی این فراز بدون کم و زیاد از کتاب داستان راستان، استاد شهید مرحوم مرتضی مطهری نقل شد؛ ج ۱، ص ۱۷۴».
- [۱۵] کافی، ج ۶، ص ۱۸۱ - بحار، ج ۴۷، ص ۴۴.
- [۱۶] کافی، ج ۴، ص ۴۹.
- [۱۷] بحار، ج ۴۷، ص ۱۶ به نقل از خصال و علل الشرایع و امالی صدوق و مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی.
- [۱۸] کافی، ج ۳، ص ۲۲۵ - بحار، ج ۴۷، ص ۴۹.
- [۱۹] مناقب، ج ۴، ص ۲۷۴ - کافی، ج ۲، ص ۱۱۲.

- [۲۰] سایبانی که فقرا و بینوایان در آن جمع می‌شدند و استراحت می‌کردند.
- [۲۱] کافی، ج ۴، ص ۸ - ثواب الاعمال، ص ۱۷۳ - بحار، ج ۴۷، ص ۲۰؛ «لو عرفوا لواسینا هم بالدقه».
- [۲۲] کافی، ج ۴، ص ۸ - بحار؛ ج ۴۷، ص ۳۸.
- [۲۳] الامام الصادق، ج ۱، ص ۳۴ - ۳۷؛ با اندک تفاوت - تتمه المنتهی، ص ۵۷ - ۱۰۴.
- [۲۴] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۲۱ - ۵۲۲.
- [۲۵] تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۱۷۸، چاپ لندن.
- [۲۶] دلائل الامامة طبری شیعی، ص ۱۰۴ - ۱۰۶، چاپ دوم نجف.
- [۲۷] تتمه المنتهی، ص ۱۱۰ و ۱۱۳ و ۱۴۷.
- [۲۸] سه طلاق در یک مجلس در فقه شیعه باطل است، برای اطلاع از خصوصیات آن به کتابهای فقهی مراجعه شود.
- [۲۹] بحار، ج ۴۷، ص ۱۷۱؛ به نقل از خرائج راوندی.
- [۳۰] جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۵۰ و ۴۵۷ و ج ۲، ص ۲۴۷ - تحفه الاحباب، ص ۱۷۹ - منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۹۵.
- [۳۱] تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۳ - الامام الصادق، ج ۵، ص ۴۵.
- [۳۲] مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۱.
- [۳۳] وسائل، ج ۱۲، ص ۱۲۹؛ به نقل از کافی و تهذیب.
- [۳۴] کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۲ - الامام الصادق، ج ۳، ص ۲۱؛ به نقل از حلیه الاولیاء.
- [۳۵] کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۴۸ - بحار، ج ۴۷، ص ۱۸۴.
- [۳۶] الفصول المهمه، ص ۲۳۶.
- [۳۷] امالی شیخ طوسی، ص ۳۱ - بحار، ج ۴۷، ص ۱۶۵.
- [۳۸] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۴۸.
- [۳۹] ارشاد مفید، ص ۲۵۱.
- [۴۰] ارشاد مفید، ص ۲۵۱.
- [۴۱] ارشاد مفید، ص ۲۵۱.
- [۴۲] ارشاد مفید، ص ۲۵۱.
- [۴۳] عمده الطالب، ص ۲۲۸.
- [۴۴] ارشاد مفید، ص ۲۵۲ - عمده الطالب، ص ۲۳۰ - منتهی الامال، ج ۲، ص ۳۴.
- [۴۵] ارشاد مفید، ص ۲۵۲.
- [۴۶] رجال ممقانی، ج ۱، ص ۴۶۸؛ به نقل از رجال کشی.
- [۴۷] رجال ممقانی، ج ۱، ص ۴۶۸ - عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۴۹.
- [۴۸] بحار، ج ۴۷، ص ۱۹؛ به نقل از امالی صدوق.
- [۴۹] اصول کافی، ج ۱، ص ۷۴، حدیث ۲ از کتاب توحید.
- [۵۰] اصول کافی، ج ۱، ص ۷۹، حدیث ۴ از کتاب توحید.
- [۵۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۸۳، حدیث ۶.
- [۵۲] از جمله تلخیص و ترجمه آقا علی اصغر فقیهی است که مکرر چاپ شده است.

- [۵۳] كشف المحجبه، ص ۹.
- [۵۴] امان الاخطار، ص ۷۸.
- [۵۵] كتاب توحيد مفضل؛ ترجمه‌ی علامه محمد باقر مجلسی رحمه الله، با اندك تصرف در عبارات. بحار؛ ج ۳، ص ۱۳۸.
- [۵۶] منتهی الامال، قسمت زندگانی امام سجاد علیه‌السلام بخش مقتل یحیی بن زید و نیز در مقدمه صحیفه سجادیه در اکثر چاپها.
- [۵۷] کافی، ج ۱، ص ۴۷۵ - بصائر الدرجات، ص ۲۴۵ - مناقب، ج ۴، ص ۲۲۰ - بحار، ج ۴۷، ص ۷۴؛ به نقل از سه کتاب مذکور و خرائج راوندی.
- [۵۸] بحار، ج ۴۷، ص ۱۲۹ - مناقب، ج ۴، ص ۲۲۵.
- [۵۹] بحار، ج ۴۷، ص ۱۳۸ - مناقب، ج ۴، ص ۲۴۰.
- [۶۰] مناقب، ج ۴، ص ۲۲۷ - بحار، ج ۴۷، ص ۱۳۰.
- [۶۱] رجال کشی، ص ۱۷۶.
- [۶۲] رجال کشی، ص ۱۷۸.
- [۶۳] رجال کشی، ص ۴۶۲.
- [۶۴] رجال کشی، ص ۱۰.
- [۶۵] رجال کشی، ص ۱۷۹.
- [۶۶] تحفه الاحباب، ص ۷۷.
- [۶۷] رجال کشی، ص ۲۷۶.
- [۶۸] رجال کشی، ص ۲۴۹ - معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۱۰۳.
- [۶۹] رجال کشی، ص ۲۴۷، با تلخیص.
- [۷۰] رجال کشی، ص ۲۴۹، با تلخیص.
- [۷۱] جامع الرواه، ج ۲، ص ۲۵۸.
- [۷۲] جامع الرواه، ج ۲، ص ۲۵۸.
- [۷۳] رجال کشی، ص ۳۲۷.
- [۷۴] بحار، ج ۴۷، ص ۳۹۵ - اختصاص شیخ مفید، ص ۲۱۶.
- [۷۵] تحفه الاحباب، ص ۳۷۶.
- [۷۶] تحفه الاحباب، ص ۳۷۶.
- [۷۷] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۴ - بحار، ج ۴۷، ص ۱۶۲.
- [۷۸] اعلام الوری، ص ۲۶۶ - کافی، ج ۱، ص ۴۷۲ - جنات الخلود، ص ۲۷.
- [۷۹] منتهی الامال؛ قسمت زندگانی امام صادق علیه‌السلام، ص ۴۷.
- [۸۰] امالی صدوق، ص ۲۹۰ - وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۷.
- [۸۱] مستدرک، ج ۲، ص ۴۰۷.
- [۸۲] کافی، ج ۲، ص ۱۹۹.
- [۸۳] ارشاد مفید، ص ۲۶۵.
- [۸۴] تحف العقول، ص ۳۷۵.

[۸۵] تحف العقول، ص ۳۷۷.

[۸۶] تحف العقول، ص ۳۲۴.

[۸۷] تحف العقول، ص ۳۱۶.

[۸۸] تحف العقول، ص ۲۳۷.

[۸۹] الامام الصادق، ج ۳، ص ۱۳۸.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر



ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

